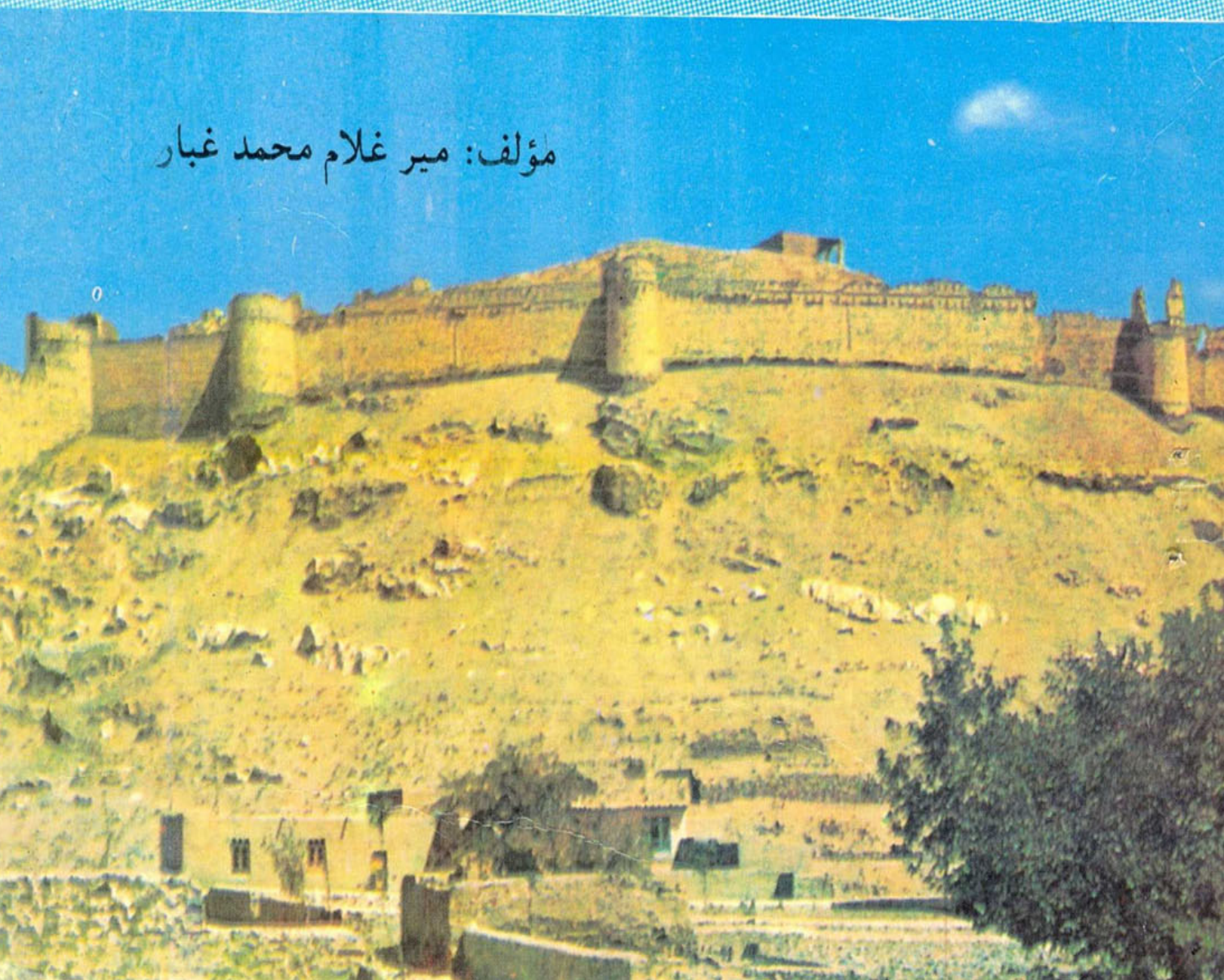


افغانستان

در مسیر تاریخ

(جلد دوم)

مؤلف: میر غلام محمد غبار





انتشارات محسن
Mohsin Publications

افغانستان در مسیر تاریخ (جلد دوم)

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجیتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: <http://mohsinpubs.blogspot.com>

تاریخ: سرطان ۱۳۹۱ (جولای ۲۰۱۲)

تذکر:

«افغانستان در مسیر تاریخ» تنها تاریخ افغانستان است که با چشمان باز و وجدان بیدار به رشته تحریر درآمده و مثل دیگر کتاب های تاریخ افغانستان فقط به سرگذشت شاهان مستبد اکتفا نکرده بلکه مبارزات و رشادت های مردم افغانستان علیه اشغالگران خارجی و خائنان داخلی را نیز بصورت شایسته به تصویر کشیده است.

میر غلام محمد غبار تاریخنویس میهنپرست و شخصیت مبارز وطن ما رنج ها و قید و بند های زیادی را متقبل شد تا این اثر جاویدانه را به نسل های بعدی واگذار نماید و حکام مستبد و خاین با توقیف این اثر بزرگ نیز نتوانستند جلو پخش آنرا بگیرند.

حال که تاریخ به صورت هولناکتر و مفتضح تر در وطن ما تکرار میشود و اشغالگران امریکایی و نوکران افغان شان طوری تبلیغ میکنند که گویا تنها امریکا و به اصطلاح «جامعه جهانی» میتواند مردم افغانستان را بسوی آزادی، دموکراسی و خوشبختی رهنمود سازند، مرور تاریخ درخشان مبارزات آزادیخواهانه مردم ما علیه تجاوزگران خارجی و مستبدین داخلی ضرورت مبرم است.

امروز امریکا و مزدورانش میخواهند نسل جوان ما بیگانه با تاریخ شان، خنثی و بی غیرت بار آیند، اما «انتشارات محسن» با دیجیتال سازی و پخش آثار گرانبها میکوشد نقشی در بلند بردن آگاهی جوانان وطن ما بازی کند. به تعقیب دیجیتال سازی جلد اول «افغانستان در مسیر تاریخ»، اینک جلد دوم این اثر ماندگار تقدیم است.

آنچه درین فایل آمده عینا از روی متن چاپی اسکن و پی دی ایف شده و به خاطر اجتناب از حجیم شدن ساینز فایل، آنرا در چندین بخش جداگانه بصورت آنلاین در اختیار علاقمندان قرار میدهیم.

از دوستانی که داوطلبانه درین کار به ما یاری رسانیدند اظهار سپاس میکنیم. و تشکر قلبی از حشمت غبار و دنیا غبار که اجازه پخش دیجیتال این کتاب را دادند.

انتشارات محسن

سرطان ۱۳۹۱

افغانستان در مسیر تاریخ

جلد دوم

تألیف

میر غلام محمد غبار

حق طبع، ترجمه، نشر و تکثیر

محفوظ حشمت خلیل غبار است.

تاریخ تحریر: ۱۳۵۲ (۱۹۷۳) شهر کابل، افغانستان

تاریخ طبع: جون ۱۹۹۹، ویرجینیا، ایالات متحده امریکا



کتابنامه:

- نام کتاب : افغانستان در مسیر تاریخ - جلد دوم
نام مؤلف : میر غلام محمد غبار
چاپ اول : جون ۱۹۹۹
محل چاپ : امریکن سپیدی هرندن، ویرجینیا، ایالات متحدهء امریکا
چاپ دوم : اول میزان ۱۳۷۸ هـ ش
چاپ سوم : بهار ۱۳۷۹ خورشیدی
ناشر : مرکز نشراتی میبوند- سبا کتابخانه
تېلفون: ۲۵۶۵۵۲۰ و ۴۳۸۶۱

حق چاپ محفوظ است

تصویر روی جلد: بالاحصار کابل، ممثل باستانی مبارزات مردم افغانستان در برابر استیلاگران خارجی

فهرست جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ

۱	یادداشت
۲	اهدای کتاب
۳	پیشگفتار
	فصل اول:
	بقیه عکس العمل ارتجاع؛ ۱۳۰۸ شمسی (۱۴ می ۱۹۲۹ - ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹)
۵	یکم: حکومت اغتشاشی حبیب الله کلکانی بعد از سقوط دولت امانیه
۱۰	دوم: سقوط حکومت اغتشاشی
	فصل دوم:
	استقرار ارتجاع و اختناق و مبارزات مردم ضد آن؛ ۱۳۰۸ - ۱۳۱۲ (در زمان سلطنت نادرشاه؛ ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ - ۸ نوامبر ۱۹۳۳)
۱۱	یکم: فضای سیاسی
۲۳	دوم: محمد نادرخان که بود و چگونه سلطنت را بدست آورد
۳۸	سوم: نظر مردم افغانستان نسبت به دولت نادرشاه
۴۳	چهارم: خصلت و ماهیت رژیم نادرشاه
۴۸	پنجم: تشکیل و مرام حکومت
۶۰	ششم: دهشت و ترور در افغانستان
۸۳	هفتم: اوضاع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور در دوره اختناق و ارتجاع
۱۱۰	هشتم: مبارزه مردم و روشنفکران، ضد ارتجاع و اختناق

فصل سوم:	دوام مطلقیت و استبداد: ۱۳۱۲ - ۱۳۲۵ شمسی
	(دورزمان حکومت محمد هاشم خان: نوامبر ۱۹۳۳ - می ۱۹۴۶)
یکم:	تبدیل سلطنت سه برادر به حکومت دو عمو (دوبرادر)
۱۵۹	
دوم:	کشتار دسته جمعی
۱۶۲	
سوم:	چهره دیگر خانواده حکمران
۱۷۲	
چهارم:	روش دولت (سیاست خارجی و سیاست داخلی)
۱۷۸	
پنجم:	اوضاع اقتصادی و اجتماعی
۱۹۳	
ششم:	دردوران جنگ جهانی دوم
۲۰۱	

فصل چهارم: تغییر اوضاع اجتماعی و مبارزات سیاسی دموکراتیک و ملی: ۱۳۲۵ - ۱۳۳۲

(دورزمان حکومت شاه محمود خان: می ۱۹۴۶ - سپتامبر ۱۹۵۳)

یکم:	حکومت برزخ (زوال حکومت محمد هاشم خان و تبارز ظاهر شاه)
۲۱۰	
دوم:	اوضاع اقتصادی
۲۱۹	
سوم:	سیاست خارجی
۲۲۵	
چهارم:	تشدید مبارزات سیاسی (تشکیل احزاب سیاسی و مبارزات پارلمانی)
۲۳۷	

ماخذ این کتاب: مؤلف، معاصر و مشاهد این دوره بوده و موضوعات این کتاب اکثراً چشمید وی میباشد، و در جایکه به منابع منتشره مراجعه شده در متن کتاب نشان داده شده است.

پیوستها:

یکم:	سوانح مختصر و آثار مؤلف
۲۷۲	
دوم:	تبصره های منابع خارجی هنگام وفات مؤلف
۲۸۲	
سوم:	تصویر مؤلف این کتاب
۲۸۴	
چهارم:	کتابنامه
۲۸۵	

بسم الله الرحمن الرحيم

یادداشت مهمم در مورد کتاب افغانستان در مسیر تاریخ:

جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ که پس از چاپ در کابل در سال ۱۹۶۷ توسط دولت وقت توقیف گردید، از آغاز دوره تاریخی تا ربع دوم قرن بیست (تا پایان دوره شاه امان الله) را در بر میگیرد. جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ که آخرین جلد این کتاب است، تاریخ سالهای پر ماجرا و حساس کشور را در ربع دوم قرن بیستم (دوره حکمرانی خانوادۀ نادرشاه تا سقوط شاه محمود خان)، بیان میکند. جلد دوم در اصل، چند فصل باقیمانده جلد اول است که بخاطر استبداد شدید در کشور در زمان نوشته آن از طبع بازماند.

مؤلف (میر غلام محمد غبار) نظر به پیوستگی این دو جلد، در آنوقت کدام پیشگفتاری بر جلد دوم ننوشته بود و بعد از آن هم فرصت نیافت ضمیمه های لازمه را تهیه کند. در اینجا جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ به همان شکلی که مؤلف (پدرم) بجا گذاشته و به اینجانب وصیت کرده بود، چاپ شده است. اینجانب صرف اهدائیه و بخشی از پیشگفتار جلد اول را در آغاز جلد دوم، و همچنین پیوستهائی را درباره مؤلف در پایان این کتاب گنجانیده است.

باید گفت که جلد اول افغانستان در مسیر تاریخ که یک بار در کابل در سه هزار نسخه و چهار بار دیگر در خارج افغانستان در پانزده هزار نسخه چاپ شده، همه مانند چاپ کنونی جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ، بدون تحریف و تغییر و مطابق نسخه خطی اصلی مؤلف بوده، و اولین تاریخ علمی و واقعی مردم مظلوم و مبارز افغانستان است.

حشمت خلیل غبار

جون ۱۹۹۱

اهدای کتاب

به وطن پرستان مبارز افغانستان، آنائیکه شرایط تاریخی و اجتماعی کشور ایشانرا در پیشاپیش سپاه نهضت و جنبشهای نوین، برای تأمین زنده گی نوین جامعه قرار داده است.

م . غبار

پیشگفتار

گر چه با سیر تکاملی جوامع بشری، طرز نگارش تاریخ هم تکامل کرده و امروز تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه قرار دارد، و دیگر تاریخ بضبط وقایع شگفت انگیز و نادرست و کارنامه های اشخاص معدودی مقید نیست. زیرا آن مرحله ای که انسان در مناظر و مرایای طبیعت و اجتماع اعجاب و شگفتی جستجو کرده و بالاخره هم در دریای ناپیدا کنار ماورای طبیعت ناپدید میگردید، گذشته است. مع هذا این تکامل و تحول مستلزم آن نبود که حتماً در همه وقت سالم نیز باشد. چه عامل تدوین تاریخ انسان است و انسان هم محکوم شرایط اجتماعی خویشتن.

تحولاتی که در قرون جدید و معاصر در تمام شئون حیات اجتماعی بعمل آمده، موالید گوناگونی بارمغان آورد که در نهایتش منجر به سرمایه داری جهان غرب گردید و این نیز در سایه ملیتاریزم مبدل به امپریالیزم وسیعی شد که نتیجه آن استثمار پهناور ترین قطعات مسکونه جهان بود. پیروزی این سیستم بر زندگی بشر و هنر و تاریخ و ادب او سایه افکند و تاریخ قیافت تازه ثی بخود گرفت و مانند هنر در قالب تجارتی در آمد.

هنگامیکه بیماری نیشلیزم اروپا در پهلوی سرمایه داری بایستاد، تاریخ سیاسی جهان نیز بشکل گمراه کننده ثی در آمد و مورخین هر کشوری تمام فضایل را منحصر به کشور خویش و کلیه معایب را به کشور مقابل خود احاله نمودند. باوجود این وقتیکه نیشلیزم اروپا با مشرق زمین مقابل میگردید، چهره فاشیزم قاره پی بخود میگرد، دیگر اروپا را از لزل موجد و ناشر تمدن و فرهنگ جهان میدانست و شرق را برای ابد وحشی و دشمن مدنیت قلمداد میکرد. در حالیکه مشرق مهد قدیم ترین تمدنهای جهان بوده است، و این اروپای استیلاگر بود که علم و فن برتر و تمدن تازه خود را در راه تاراج دارایی و تخریب زراعتی و صنعتی و هنری ایشان بکار انداخت و در برابر جریان سیر تکامل طبیعی آنان سد کشید.

البته مشرق زمینی ها دست از مبارزه برضد استعمار اروپا باز نگرفته اند و تا هنوز آتش این مبارزه مردم در آسیا و افریقا فروزان است. مردم افغانستان یکی از مبارزین جدی ضد استعمار است که از قرن نژده هم مورد تظاول سیاسی و چپاول فرهنگی استعمار قرار گرفته است. مادر آسیا با دودسته مورخین و نویسندگان مغرب زمین مقابلیم که آن یکی دانشمندان حقیقی و این دیگری وابسته اغراض استعماریست. دسته اول کسانی اند که در تحقیق احوال ملل همت گماشته، در علم و ادب، لسان و لغت، تاریخ و

فرهنگ شرق فرو رفتند و مدنیت های مدفون در زیر خاک را مجدداً احیا کردند. این دانشمندان بشری که حاصل صحیح تمدن و فرهنگ جدید عالم اند، به علوم دنیا خدمت نمودند و از جمله تواریخ بین النهرین، مصر، افغانستان و ایران و غیره مدیون خدمات ایشان است.

دسته دوم کسانی اند که یا اصلاً در تاریخ مشرق زمین وارد نبوده و مقلد نویسنده گان استعماری غرب محسوب اند و یا آنکه علم و دانش خود را وقف خدمت در راه سیاست و استعمار غرب در شرق نموده اند، سیاست و استعماری که عصبیت مسیحیت و حمیت فاشیستی قاره یی اروپا را بر مطامع اقتصادی و سیاسی خود افزوده بود. اینست که تاریخ ملل آسیا بازچه اغراض استعماری گردید و پرده جعل و تحریف و کذب و افترا بر چهره حقایق و واقعیات کشیده شد.

و از آنجمله بود افغانستان که مورد چنین تهاجمی قرارگرفت و اینطور تعریف و بدینیا معرفی گردید: افغانستان یک کشور جدید و یک دولت جدید الولاده است که به تقاضای سیاست توازن قوای دو دولت استعماری روسیه زاری و انگلستان بمیان آمده است. (البته سلسله هندوکش و آمو و هیرمند ازاین حکم مستثنا میماند) این کشور نو احداث و مرکب از هزارها عشیره نامتجانس و دهها زبان و مذهب متباین، تاریخی پیشتر از قرن هژده هم ندارد. و.. و.. این تبلیغ و تلقی استعماری که راجع به آن کتابهای متعدد مخصوصاً از طرف انگلیسها نوشته شد، بعد ها راهنمای سایر نویسنده گان آسیایی مانیز بشکل یک مرض ساری مؤثر گردید.

و اما مردم افغانستان که عامل اصلی تکامل تاریخی کشورند، چنانیکه درطی یکنیم هزار سال با مبارزات و قیامهای ضد فیودالی و همچنین ضد استیلاگران خارجی، از مراحل سختی عبورکرده بودند، در قرن نژده هم نیز با هجومهای استعماری پنجه دادند و با وجود شکست خوردن و یا تسلیم شدن طبقه حاکمه کشور بدشمن، دشمن را از وطن جاروب نمودند. معهذا تسلط نظام فیودالی و ضربات سنگین استعماری، رکود و انجماد شئون زنده گی جامعه را تمدید مینمود. اینست که افغانستان درقرن بیستم نیز هنوز در صف عقب افتاده ترین کشورهای جهان قرار دارد. ماتاریخ گذشته کشور خود را برای این مطالعه مینمائیم که اوضاع امروزی خود را صحیحتر درک نمائیم، تا مبارزین جوان افغانستان درحرکت به پیش خط درست آگاهانه اختیار نمایند. زیرا این تاریخ است که سیر تکامل یک جامعه را در روشنایی نشان میدهد.

میر غلام محمد فہار

شهر کابل - جون ۱۹۶۷

فصل اول

بقیه عکس العمل ارتجاع

۱۳۰۸ شمسی، ۱۴ می ۱۲۲۹ - ۱۵ اکتوبر ۱۲۲۹

یکم

حکومت افغشاشی حبیب الله کلکانی (بچه سقا) بعد از سقوط دولت امانیه

پس از آنکه شاه امان الله واداشته شد تا افغانستان را ترک و براه قلمرو دشمن (هند) به اروپا (ایتالیا) مقیم گردد، وظیفه نخستین بچه سقا بانجام رسید، زیرا غیر از چنین قوتی بیفکر، دیگری نمیتوانست بر روی امان الله خان موفقانه شمشیر براند. اینک نوبت به اجرای وظیفه غائی حکومت افغشاشی رسید و آن اینکه توسط بچه سقا، راه انهدام خودش، و ورود یک دولت جدید که مد نظر بود بازگردد، پس فعالیت تازه آغاز گردید و عمال خارجی - که ماشین نهائی تدویر چرخ حکومت افغشاشی بودند - حرکت معکوس درپیش گرفتند. تاوقتیکه امان الله خان در داخل حدود افغانستان باقیمانده بود، تمام دستگاه های سری و علنی سیاسی و مذهبی از بچه سقا حمایت و پشتیبانی مینمودند. عظیم الله خان ترجمان والی قطن آن ولایت را به بچه سقا تسلیم نمود، غلام نبی خان چرخ با زور نوته بازی از بلخ کشیده شد و عده از روحانیون حامی و مبلغ ((خادم دین رسول الله امیر حبیب الله صاحب بیرق سیاه)) بودند. امرالدینخان هندی حاکم اعلی پاکتیا اینک بجامه سرکرده آشپزخانه سید حسین نائب السلطنه بچه سقا در ولایات شمالی خدمت مینمود. آقای منگل سنگ بابای درمسال شوربازار کابل، تعصب مذهبی را کنار گذاشته در پهلوی بچه سقا از یک جام آب مینوشید و از یک کاسه نان میخورد. حضرت نورالمشایخ مجددی در پکتیا باچند هزار مرید مسلح خود، در عوض حمله بکابل، امر مارش در غزنی علیه امان الله میداد. مردم وزیری هم از طرف دولت انگلیس گذاشته نمیشد که ضد سقا وارد پکتیا گردند. یعنی تمام فعالیت های ضد بچه سقا خنثی ساخته میشد. اما بمجردیکه امان الله خان از قندهار به استقامت کابل مارش نمود، برای آنکه تنها کابل بدست او نیفتد، سپه سالار محمد نادرخان بمجله از پاکتیا در لوگر افتاد تا پیشتر از امان الله خان کابل را بگیرد. ولی قبل از آنکه این پروگرام احتیاطی عمل شود، قوه اعزامی نورالمشایخ (سلیمان خیلها) در غزنه بر روی امان الله خان افتاده بدستیاری

سبوتاژ کنندگان داخل دربار و اردوی شاه، قوای شاه را پراکنده و خودش را بعقب کشی مجبور ساختند. اینست که در (۶) ثور شاه به رجعت پرداخت، و در (۷) ثور غوث الدین خان عامداً میدان فتح شده جنگ را در ((شاه مزار)) لوگرترک گفته و سپه سالار محمد نادرخان از لوگره پکتیا عقب نشست. همچنان شاه محمود خان با اینکه فاتحانه تازرغون شهر رسیده بود به پکتیا برگشت زیرا هنوز شاه در راه رجعت بود و تا او از افغانستان خارج نمیشد مصلحت نمیدیدند که بچه سقا در کابل از پا درافتد. قطع نظر از عوامل مخفی، اشخاصیکه علناً شاه را در چاه می انداختند، عبارت بودند از عبدالاحد خان ماهیاروردکی (وزیر داخله)، احمد علیخان لودین (والی و سفیر سابق و رئیس اردو در آینده)، محمد یعقوبخان وزیر دربار و غیره.

پس از آنکه شاه در (۴) جوزا و غلام تپی خان چرخي در (۱۰) جوزا از افغانستان خارج گردیدند، و دولت امانیه از ریشه برافتاد، اینک نوبت باجرای وظیفه دوم بچه سقا رسید، و آن این بود که کشور را برای قبول یک رژیم دیگر آماده و مهیا نماید. اجرای چنین وظیفه ثی بالای مرد مسلمان و ساده ثی چون حبیب الله بچه سقا که در مرکز و ولایات از طرف عمال شعوری استعماری در جامه هواخواهان صادقش محصور شده بود، کار مشکلی نبود. اینست که بسرعت اوضاع معکوس گردید، و در چهار ماه نقشه جدید تا نقطه اخیر تطبیق گردید. کسانیکه تقریباً پنج ماه از بچه سقا جداً حمایت و او را بصفت ((خادم دین رسول الله)) بر جامعه معرفی مینمودند اینک همه متحدالقول او را یک ((دزد غدار و دشمن افغانستان)) مینامیدند. دیگر نه عده از روحانیون ازین خادم دین نامی به نکوئی میبردند، و نه خواجه بابوخان و ملک میر علم خان و بابا منگل سنگ و امثال ایشان مثل سابق خادم صادق بچه سقا بودند. فی المثل اگر چند تنی با احساس قهرمانی و وفاداری باقیماندند، جای همه ایشان روی چوبه دار در جوار بچه سقا بود، از قبیل شیر جانخان و محمد صدیق خان صاحبزاده و سایر رفقای بچه سقا. واقعاً این نقشه سیاسی در افغانستان بچنان مهارت تطبیق گردید، گو اینکه درامه در ستیج تیاتر بدون مانعی در نهایت سهولت بازی میشود، گرچه ده سال زمانه را برای مساعد ساختن زمینه در برگرفت. دولت انگلیس البته نمیخواست در همسایگی هند طلائی، یک افغانستان قوی و مترقی و آنهم مخالف امپراتوری برتانیا، وجود داشته باشد. چه چیزی میتواند ازین خواسته سیاسی انگلیس جلوگیری نماید؟ البته یکدولت رسیده پخته و مجرب در داخل کشور که رهبری اجتماعی را در دست داشته باشد، زیرا برای رهبری یک جامعه، تنها حسن نیت کافی نیست، بلکه حسن عمل لازم تر است. باید اعتراف کرد که شرایط تاریخی و اجتماعی افغانستان آنروز از نظر اقتصاد و فرهنگ، و هم شرایط

سیاسی و انزوای صد ساله کشور، با موقعیت جغرافیائی آن، مملکت را در موقف خطیری قرار داده بود. در چنین شرایط اجتماعی امید ظهور یکدولت بسنده و کافی، بمشابه تمنای یک معجزه بود خصوصاً که سیاست جهانگیر دولت انگلیس نه اینکه در افغانستان هر نبوغی را معدوم مینمود، بلکه در مقابل تحول طبیعی و تدریجی آن نیز سد میکشید. در افغانستان کیست که نداند چرا دولت امیر دوست محمد خان بیست و چند سال عمر بیخطر نمود، ولی دولت زمانشاه و امیر شیرعلیخان در ظرف چند سالی منهدم گردید، و یا امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان چهل سال سلطنت کردند، و امان الله خان در ده سال از بین رفت؟ این مسلم است که در ساحه سیاست خارجی افغانستان دائماً مورد تاخت و تاز یک جانبه دولت انگلیس به تنهایی بوده است زیرا همسایه شرقی و بلافصل افغانستان زیر نفوذ خارجی قرار داشته و سیاست دولت روسیه زاری و باز اتحاد جماهیر شوروی هم در مقابل امپراتوری انگلیس در افغانستان در آن وقت یک سیاست تدافعی بود. در حالیکه سیاست انگلیس در افغانستان و آسیای وسطی همیشه شکل تعرضی داشت. پس افغانستان در برابر تعرض انگلیس دائماً بایستی به تنهایی مقابله نماید، و اینخود یکبار سنگینی بود که مردم افغانستان با قبول خسارات کمر شکنی، ثقات آنرا بفرض حفظ هویت و استقلال ملی خود تحمل نمودند.

اگر سهو و خطاهای سیاسی دولت امانیه نیز در نظر گرفته شود، آنگاه میتوان ضربت آخرین دولت انگلیس را بر پیکر کشور، یک امر مترقب و حتمی دانست، نه یک حادثه اتفاقی و یا تفریحی، زیرا در سیاست بین دول سهو و لغزش سیاسی مستحق عفو و اغماض نیست، یکدولت قوی سیاست خویشرا بر طرف مقابل تحمیل میکند، و در صورت امتناع طرف، متوسل بهجنگ میشود، خواه این جنگ نظامی باشد و خواه سیاسی. البته در دفاع از حقوق ملی یک ملت ولو کوچک امارشید مثل افغانستان مجاز است که تا پای جنگ نظامی هم استوار بایستد، گرچه در میدان جنگ مغلوب گردد، زیرا مغلوبیت در جنگ با متجاوز قوی نه اینکه از افتخار یک ملت نمیکاهد، بلکه بر افتخارش می افزاید. چیزیکه از افتخارواقعی یک ملت میکاهد، همان تسلیم شدن به دشمن متجاوز است پیش از آنکه شمشیر دفاع از نیام کشته باشد. آشکار است که مقاومت و مبارزه دوامدار یک ملت ضد تجاوز استعماری در آخر منجر به شکست تجاوز کار و پیروزی آن ملت میگردد.

و اما دولت جوان امانیه که با دول جدید روسیه، ترکیه، پولند و جرمنی همزمان بمیان آمده بود از همه آنان تجربه و آگاهی و خونسردی کمتر داشت، لهذا مرتکب بعض لغزشهای سیاسی شد که منتج بضرر افغانستان در آینده نزدیک میگردد.

در همان اوایل معامله سیاسی با شوروی که در نهایت گرمی شروع شده، و دولت افغانستان نیز نزدیکی با شوروی را برعکس اجتناب از نزدیکی با انگلیس اسماً قبول کرده بود، شاه امان الله خان از پادشاه بخارا امیر سید عالم خان با امداد کوچک نظامی حمایت و پشتیبانی نمود. این تنها نبود دولت افغانستان از جانب دیگر با انور پاشای معروف که وارد ترکستان شده و صلای عام ((پان تورانیزم)) داده بود، ارتباط برقرار کرد. در حالیکه امیر سید عالم خان و انور پاشا هردو مغلوب قویتر از خود گردیده، یکی با افغانستان پناهنده و دیگری در همانجا کشته شد. نتیجه هم رنجش شوروی از افغانستان بود مگر شرایط زمان و سیاست روز مانع ادامه این تاریکی در روابط افغانستان و شوروی گردید. از طرف دیگر دولت امانی از جنبش و فعالیتهای آزادی خواهان هندوستان، بغرض تخلیص آن بر صغیر چند صد میلونی از سلطه امپراتوری برتانیا بیشتر از اندیشه توان حمایت میکرد و احیاناً در سرحدات مشرقی افغانستان (غرب هندوستان) در رساندن اسلحه و پول دست میزد.

دولت انگلیس در داخل افغانستان و در سرحدات شرقی آن، فعالیت های جدی و تخریبی در پیش گرفت. دولت انگلیس درین فعالیت خود از عده عناصر ارتجاعی اشراف و روحانی و هم دوستان سابقه دار خود در افغانستان استمداد نمود. پس کار شکنی در اداره افغانستان راه خود را بسرعت باز کرد و حلقه های زیر زمینی و جاسوسی متشکل شده از یکطرف در داخل دستگاه دولت و در نقش رجال مقتدر افساد و گمراهی بعمل آمد و از دیگر طرف تبلیغ وسیع و دامنه داری در سرتاسر کشور بر ضد شاه و دولت جوان جریان یافت.

دولت مختل الحواس نیز قدم قدم از ملت افغانستان جدا و به گودال نیستی نزدیک میگردید، تا بالاخره دولت امانیه از پا در افتاد و دولت انگلیس از پریشانی همیشه گی از جبهه افغانستان نجات یافت. دولت انگلیس میدانست که امپراتوری او از اشغال نظامی کشور افغانستان و همچنان از سلب نمودن استقلال مردم آن، برای همیشه عاجز و ناتوان است (زیرا مردم افغانستان با قیامها و مبارزات دوامدار علیه تجاوز و اشغال نظامی برتانیه در قرن ۱۹ باعث شکست نظامی برتانیه گردیده بود) پس هدف انگلیس در تولید و تقویه این اختلال افغانستان، همانا امید بمیان آمدن دولتی در افغانستان بود که حد اقل بتواند با حفظ استقلال ظاهری کشور سیاست خارجی خویشرا معکوس سیاست خارجی دولت امانیه قرار دهد، یعنی اجتناب از نزدیکی با اتحاد شوروی، و تمایل یک جانبه با دولت انگلیس را برگزیند. در عین حال دولت جدید بقدری مرتجع باشد که از هر گونه تحول و ترقی اجتماعی و هم قوت و اتحاد ملی افغانستان جلوگیری کند. کم تجربگی زمامدار افغانستان در سیاست داخلی و خارجی، و خیانت

یکعده مامورین بزرگ دولتی، زمینه عملی شدن اینخواسته دولت انگلیس را در افغانستان به نحو کاملی آماده نمود. دولت خطا نمود و ملت برنجید و دست از حمایت رژیم بازکشد، اینست که فاجعه اغتشاش و آنهم بدست یکباند کوری بعمل آمد. البته چنین باندی دانائی و توانائی رژیم سابق را نداشت که مانند دولت امانیه بتواند ده سال عمر کند، پس عمر او کمتر از ده ماه و آنهم به حیث پلى میان دو رژیم یکی رژیم انقلابی (امانیه) و دیگر رژیم ارتجاعی و محافظ کار (نادریه) بود و بس.

دوم

سقوط حکومت افغانی

در هر حال بعد از خارج شدن شاه امان الله خان از افغانستان، مرحله تقویت بچه سقا در کشور پایان یافت، و اینک مرحله تضعیف او آغاز گردید. شاه در ۱۴ جنوری ۱۹۲۹ (۲۴ جدی ۱۳۰۷) از کابل بقندهار رفت، در ۶ ثور ۱۳۰۸ از جنگ غزنی عقب کشید، و در ۲۳ می ۱۹۲۹ (۲ جوزا ۱۳۰۸) از افغانستان خارج گردید. در طی اینمدت (چهارماه و ده روز) بچه سقا توانست که با زمینه سازی دستهای مخفی، تمام ولایات قطن بدخشان، بلخ، میمنه، هرات، قندهار و کابل را زیر تسلط مستقیم خود قرار دهد گرچه در هزاره جات هنوز یکقوه محلی بشکل تدافعی تحت قیادت امین جان برادر امان الله خان و خواجه هدایت الله خان و یکعده رجال محلی وجود داشته ولی ازین قوه خطر جدی برای حکومت اغتشی متصور نبود بلکه آخراً قسمتی از هزاره جات نیمه بیعتی نمود و امین جان بهند رفت. در ولایت ننگرهار اختلافات محلی مشتعل و در عین حال طرفداران حکومت اغتشی مانع قیام و حمله قاطع علیه حکومت بچه سقا بود. عین این اوضاع در ولایت پکتیا وجود داشت. چنانیکه در ننگرهار اعلام سلطنت والی علی احمدخان باوجود طرفدارانی که داشت بجائی نرسید، زیرا دولتی که بایستی جای امان الله خان را در افغانستان بگیرد، در پکتیا تشکیل شدنی بود نه در ننگرهار. پس تبلیغ شدیدی علیه علی احمدخان حاکی از بد اخلاقی و شرابخواره گی او در سرتا سروایت منتشر گردید، و در بین طرفداران او اعم از خوگیانی و شنواری و مهمندی و غیره آتش نفاق افکنده شد. اینست که سپاه اعزامی او بکابل، در موضع ((سمچهای ملا عمر)) دفعتاً متلاشی و پراکنده گردید، و قوه امدادی شنواری تحت تأثیر پروهاگند مخالفین در عوض کمک بوالی، از در مخاصمت داخل شد. وقتیکه دوستان خوگیانی او (ملک محمد شاه و ملک محمد جان) قوه مسلحی بمدد والی سوق نمودند، دست های مخالف چنان آتشی بین هردو فیودال افروخت، که طرفین درجنگ با همدیگر کشته شدند، و قوای امدادی آنان بوالی نرسیده متفرق گردید. محمد گلخان مهمند قوماندان سپاه امانی ننگرهار وسید حسن خان کند کشرکتری در رأس دسته مخالفین علنی والی قرار داشتند. بالاخره والی که از مردم تجرید شده بود به لغمان و کتر کشید و خواست فعالیت از سر گیرد. اما مخالفین که از روی نقشه معین حرکت میکردند، دست از سراو نه برداشتند، تا او را در زیر نقاب تبلیغ خود پوشیدند. اینبار بوطل شرابی هم بمردم نشان دادند و آنرا علامت فجور والی شمردند در حالیکه والی آنمرد جاه طلب بقدری در

حصول تاج و تخت افغانستان مسحور و مدهوش شده بود که نیازی بشراب نداشت. او از همان روزیکه (۱۶ جنوری ۱۹۲۹) یکروز بعد از استعفای شاه امان الله خان در کابل) اعلان سلطنت نمود تا روزیکه در قندهار محبوس شد، بغرض عوامفریبی لب به هیچ شرتی نیالود و در منظر عام و حتی بالای بام عمارت دولتی وضو میگرفت، و در جماعت نماز ادا میکرد. در هر حال والی که در زیر ضربت شلاق های سیاست قویتر واقع شده بود، از کتر براه پشاور بقندهار رفت، و بعد از خارج شدن شاه از افغانستان (۲۳ می ۱۹۲۹) اعلان پادشاهی خودش را تکرار کرد. اینبار او را اسیر کردند و در کابل آوردند و اعدام نمودند.

هنگامیکه او را دست بسته و پا و سر برهنه - قبل از کشتن - بغرض تشهیر در بازارهای کابل میگشتاندند او با همان قیافت مردانه قدیم و بروتهای تابداده با بی پروائی راه میرفت و برروی کابلیان لبخند میزد. دکانداران و رهروان گرچه گذشته او را خوب نمیدیدند، اما رشادت امروزه او را در برابر مرگ با دیده تحسین بدرقه میکردند تا صدای توپ را شنیدند، (او را در دهن توپ بسته و در هوا پاشان نمودند). البته این سرنوشت مخصوص والی علی احمدخان نبود، بلکه شامل تمام آنکسانی میشد که در سر هوای سلطنت افغانستان داشتند، و محتمل بود درین راه کم یا زیاد کاری انجام دهند، چنانیکه شاه امان الله خان و سردار عنایت الله خان معین السلطنه بدست بچه سقا از افغانستان رانده شدند، و سردار حیات الله خان عضوالدوله در محبس سقوی کشته شد.

جبهه پاکتیا:

واما در ولایت پاکتیا که بعد از خارج شدن شاه امان الله از افغانستان، یگانه مرکز عمده ضد حکومت افغانی بحساب میرفت، بچه سقا از اول مرحله دست قوی داشت، چنانیکه مردم کتواز و زرم و سلیمان خیل ها در زیر قیادت نورالمشایخ مجددی از رژیم افغانی در مقابل شاه امان الله عملاً حمایت و پشتیبانی مینمودند. همچنین احمد زائی ها بریاست میرغوث الدین خان جداً طرفدار حکومت افغانی و ضد دولت اماتیه بودند. هکذا دری خیل های جدران و مردم سهاک و امثال آن، که همه از بچه سقا حمایت میکردند، در حالیکه فرمانده سپاه پاکتیا جنرال محمد صدیق خان صاحبزاده خود یکی از ارکان عمده حکومت افغانی بود. بعد از خارج شدن شاه از افغانستان آنعمه مردمیکه خواهان سلطنت امان الله خان بودند بشمول عبدالحکیم خان بلرکزائی حاکم اعلی ولایت عموماً بی مرکز و بی نصب العین و عاطل باقیماندند. هنگامیکه محمد نادرخان از نیس فرانسه براه هندوستان (۸ مارچ ۱۹۲۹) وارد

پاکتیا شد، مرکز جدید و مهم ضد سقوی در حاجی - پاکتیا تشکیل گردید، و یکدسته اشخاص فعالی در این راه بکار افتادند: از قبیل الله نوازخان مهاجرملتانی (بعد ها یلورشاہ، وزیر و سفیر گردید)، قربان حسین گادی وان هندوستانی بنام مستعار سید عبداللہ شاہ جی (بعد ها نایب سالار)، مرزا نوروز خان (بعدها سرمنشی شاہ و وزیر و سفیر) و عبدالجلیل خان و نواب خان لوگری، عبدالغنی خان سرخابی، عبدالغنی خان گردیزی (بعد ها قلعه بیگی ارگ و والی قندهار)، حاجی مرزامحمد اکبرخان یوسفی (بعد ها وزیر تجارت) و چند نفر دیگر. این مرکز که طالب انهدام حکومت افغانی بود، اعاده سلطنت امان الله خان را نیز نمیخواست، و خود طالب تشکیل یک سلطنت جدید بود، گرچه این مطلب را تا روز اعلان سلطنت در کابل برزبان نمیراند.

در هر حال فعالیت‌های نادرخان با آنکه از سایر رقبا قوی تر بود، در تحت شرایط سیاسی روز، مجبوره پیمودن یک گراف پراز نشیب و فراز میشد، یعنی تا وقتی که شاه امان الله در افغانستان موجود، و اعاده سلطنت او محتمل بود، دست‌های سیاسی داخلی و خارجی نمیخواست حکومت بچه سقا، توسط قوه پاکتیا و یا هر قوه دیگر ازها درافتد. زیرا این تنها دسته جسور بچه سقا بود که میتواندست بلوچست و ترور و بدون در نظر گرفتن مقتضیات سیاست داخلی و خارجی، تا لحظه اخیر بررخ شاه شمشیر براند، در حالیکه هیچ قوه دیگر داخلی بشمول نادرخان از لحاظ‌های بسیار قادر نبود که بتواند مستقیماً در مقابل شاه بایستد. پس تا وقتی که شاه از افغانستان خارج نشده بود، مساعی سپه سالار در پاکتیا بناکامی منجر میشد آتش اختلافات محلی و منطقه وی فروزان بود، و پول مصارف در نهایت قلت تکافو میشد، نورالمشایخ و سلمیان خیلها با نادرخان همکاری نداشته، و میرغوث الدین و احمدزائی‌ها از مخالفت و کارشکنی دریغ نمیورزیدند. چندین بار حاجی محمد اکبرخان یوسفی (جنرال قونسل سابق دهلی و وزیر تجارت آینده)، بحیث نماینده نادرخان در هند و سرحد انگلیس سفر کرد و ضمناً خواست حکومت هند مانع امداد قوه بشری مردم وزیر و مسعود از آنطرف خط دیورند، برای نادر خان نگردد. ولی وایسراوسلمه این نماینده را رد کرد و گفت که طرف مذاکره شما پلتیکل ایجنت پاره چنار (میکائیکی که بعد ها وزیر مختار انگلیس در دربار نادرشاہ گردید) است. میکائیکی هم در مذاکرات تعلل میورزید و بعضاً تکبر و سردی انگلیسی نشان میداد. چنانکه یکبار هنگامیکه برون منزل قدم میزد، دید که آقای یوسفی تازه از سفر رسیده و روان است او میکائیکی را بلباس افغانی ندیده بود، میکائیکی خود صدا کرد و به زبان پشتو مستهزیه پرسید: ((حاجی صاحب، نادرخان هم آمده است؟)) (این وقتی بود که هنوز شاه در قندهار بود و مساعی سپه سالار در پاکتیا علیه سقویها بجائی نمیرسید).

برای فهمیدن اوضاع آنروزه پاکتیا و نادرخان نامه زیرین و دستخطی شخص نادرخان که از جاجی به کتواز بعنوان حضرت فضل عمرخان نورالمشایخ مجددی نوشته است، روشنی می اندازد: -

((مورخه ۲۰ صفر ۱۳۲۸ قمری) جناب معظم محترم حضرت صاحب را مخلصم احوالات اینولا تا حال گاه غالب و گاه مغلوب برای لشکرمایان است، مگر نقصان بسیار به سقویها میرسد. امید قوی داریم که آنصاحب از غیرت و حمیت که دارند این ملت ((جاهل)) را معاونت نمایند که این کشتی طوفانی را خداوند بساحل مراد برساند. زیاده چه عرض کنم. محمد نادر مخلص))

در نامه دیگری سردار شاه محمود خان (برادر نادرخان) بعنوان نورالمشایخ از جاجی به کتواز چنین مینویسد:

((مورخه ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۸ قمری

جناب معظم محترم مهربان حقایق آگاه حضرت صاحب نورالمشایخ را مخلصم از برای خدا. تا کدام وقت صاحب توجه نخواهند فرمود؟ ماچند تا برادران (سپه سالار شاه ولیخان و شاه محمودخان در پاکتیا، محمد هاشم خان در ننگرهار) تا امروزهرچه توانستیم کردیم اگر شما کوشش نفرمائید ما هم مانده میشویم. و افغانستان و خاندان ماوخاندان شما بریاد میشویم...مخلص صاحب شاه محمود))

(این دو مکتوب در جزوه رسایل سپه سالار دردوسیه اسناد حضرت نورالمشایخ متعلق آقای محمد معصوم المجددی پسر حضرت فضل محمدخان شمس المشایخ مجددی ضبط است.)

اما بمجرد عقب نشینی شاه از غزنه در اپریل ۱۹۲۹ (۶ ثور ۱۳۰۸) و باز خارج شدنش از افغانستان در می سال مذکور (۲ جوزا) نقشه سابق در افغانستان تبدیل شد مثلاً در ۶ ثور شاه بدون شکست نظامی و محض در سایه دسیسه دریاری از غزنه رجعت قهقری نمود، و در ۲۵ ثور نماینده بچه سقا (عبدالطیف مهاجرکوهاتی) در پاکتیا نزد نادرخان بغرض مفاهمه و مصالحه آمد. در ۲ جوزا شاه ازافغانستان خارج شد و در (۵) جوزا باز نماینده ونامه بچه سقا (توسط علیشاه خان از بنی اعمام نادرخان) در پاکتیا رسید و از نادرخان تقاضای مصالحه و شرکتش دراموردولت نمود. در ۲۳ جوزا طائفه احمدزائی و طوطی خیل و منگل میر زکه از طرفداری بچه سقا دست کشیدند و حمایت خود را از نادرخان اعلام نمودند. در سرطان نقشه جدید سری نظامی ضد بچه سقا طرح و عملی شد، و آن اینکه: زمینه طوری فراهم آورده شد که قوه دلیر نظامی حکومت اغتشاشی در محاللات پاکتیا و ننگرهار کشیده و جذب شود، تا مرکز کابل قوای دفاعی خود را ببازد، و آن گاه حمله قاطع و ناگهانی از جبهه پاکتیا عملی و دشمن امحا گردد. خصوصاً که سید حسین وزیر جنگ را قبلاً ازمرکز دور و در ولایات شمالی کشور مشغول ساخته

بودند تا اینوقت حضرت نورالمشایخ که زمام حرکات قوای سلیمانخیل را در دست داشت، توانسته بود که آنان را برعکس سابق از معاضدت با بچه سقا و از مخالفت با نادرخان منصرف نموده و بشکل ((بیطرف)) از صحنه خارج نماید. خودش نیز در شهر گردیز بغرض مذاکره با شاه ولیخان (برادر نادرخان) وارد شد.

حکومت افغانشاهی که در ۲۳ جوزا با قوای کافی بقوماندانی جنرال محمد صدیق خان صاحبزاده در گردیز حمله کرده و مغلوب و جنرال زخمی شده بود، اینک باردیگر حمله قویتر خودش را در ۲ سرطان بشهرگردیز تکرار کرد. البته قوماندان جبهه شاه ولیخان فرار نمود و سپاه سقوی را در گردیز و ماحول آن مشغول گذاشت و این مشغولیت دشمن تا سقوط کابل طول کشید.

عین این نقش سری در محاذ ننگرهار بازی شد درحالیکه محمد هاشم خان (برادر نادرخان) با یکعه اشخاص فعال دیگر از مدتی باینسو در ولایت ننگرهار فعالیت بسیاری کرده، و قوت محکمی در هر طرف آماده نموده بودند، خصوصاً که اشخاص متنفذی در سرتاسر ولایت بطرفداری نادرخان خدمت مینمودند مثلاً ملاصاحب چکنور، پادشاه گلخان، محمدگلخان مهمند، سید حسن خان کندکشرکتری، مزارا پاینده محمدخان، حبیب الله پاچا، سید احمد پاچا، سید حبیب پاچا، سید عبدالحمید پاچا، خاتزمانخان (فرقه مشر) محمد امین خان، عبدالرزاق خان و امثالهم. بهمین سبب بود که هنگام ورود محمد هاشم خان در سرحد تور خم یکهزار و دوصد نفر مهمندی و شنواری بریاست پاچا گلخان باستقبال او برآمد. ملاصاحب چکنور در چکنور ضیافت بزرگی داد، و متعاقباً منازعات محلی خاتمه یافته، مخاصمت بین پاینده محمدخان جبارخیل و سعید الله خان مستی خیل و مجادلات مردم دولتشاهی با حاجی دولخان، و دشمنی مردم سرخ رودبا مردم خوگیانی و غیره همه بمتارکه و یا مصالحه خاموش گردید و در جرگه بزرگ نمایندگان شنوار، مهمند، رودات، چیرهار و غیره اشتراک واتحاد کردند. هیشی هم به ریاست محمدگلخان مهمند به پاکتیا فرستاده شد تا در برابر حکومت افغانشاهی، جبهه متحدی تشکیل، و فعالیت هر دو ولایت را منسجم گردانند.

محمدگلخان بعد از مذاکره با نادرخان و کسب اطلاع از نقشه حرکات آینده به ننگرهار برگشت در حالیکه شاه جی سیدعبدالله در ۱۰ سرطان ازپاکتیا بهمین مقصد در ننگرهار آمده و برگشته بود. طبق نقشه جدید برای متوجه ساختن حکومت افغانشاهی بجبهه ننگرهار، محمد گلخان مهمند مأمور شد که با یکقوه خوگیانی باستقامت کابل تا منارچکری (چند میلی شرق کابل) مارش کند. این حمله که معاً ازیک جنگ وگریزی بیش نبود، در ۲۹ سرطان عملی شد و منجر به شکست و فرار قوای ننگرهار

گردید. محمدگلخان مهمند باخانزمانخان (فرقه مشرا، عبدالرزاق خان محمد زائی، سید عبدالحمید پاچا و سید حبیب پاچا همه درپاکتیا - که مرکز و اس الحركات سياسی و نظامی بود - برفتند. درحالیکه صدای شکست محمدگلخان مردم ننگرهار را به غیظ آورد و اجتماعات مجدد شروع شد. مردم خوگیانی به تجمع تازه پرداختند و مردم متفرق یکهزار نفر عسکر دلوطلب تقدیم کردند که قوماندانی آن از طرف محمد هاشم خان به امیر محمدخان نورستانی داده شد. ملک جیلانی خان چپرهای که از مخالفین دولت امانیه بود، با سران شنواری و مردم حصار شاهی همه متحداً حاضر حمله بکابل شدند. نماینده افریدیها (سیدانورپاچا) نزد محمد هاشم خان رسید، و حاضر بودن افریدی را بفرض حمله در کابل اطلاع نمود. مردم خوگیانی به محمد هاشم خان پیشنهاد کردند که سید حسن خان کند کمشر را به معاونی خود مقرر نماید و محمد گلخان مهمند را به تیزین بفرستد (محمد گلخان برای دادن اطلاعات جدید از پاکتیا به ننگرهار برگشته بود).

با وجود این جمع وجوش مردم ننگرهار، البته محمد هاشم خان نمیتوانست عکس نقشه معینه بکابل حمله کند، زیرا مقرر شده بود که حمله نخستین و اشغال کابل از جبهه پاکتیا که نادرخان در آنجا بوده و نزدیکتر بکابل است عملی شود. پس محمد هاشم خان بقوای مهمندی و افریدی امر فرستاد که تا اطلاع ثانی وی از جای خود حرکت نکند. در صورتیکه این اطلاع ثانی هرگز صادر نشد. در عوض، از طرف دوستان و طرفداران حکومت افغشاشی، از بچه سقا خواسته شد که در ننگرهار حمله نماید و مردم برای تسلیم حاضرند. اینست که سوقيات بچه سقا باستقامت ننگرهار آغاز گردید، و قوای او در گندمک و سرخورد در طی جنگهای چهار روزه، قوه مدافع خوگیانی ها را که از نقشه اصلی جنگ بیخبر نگهداشته شده بودند - در هم شکستند. محمد هاشم خان به ((سفیدکوه)) و محمد گلخان مهمند به پاکتیا فرارکردند. ننگرهار تا جلال آباد بدست سپاه سفوی افتاد، و این سپاه درینجا مشغول ماند، تا کابل مورد حمله پاکتیا قرارگرفت. وقتیکه این سپاه خواست بمدد کابل برود، مورد هجوم قوه های متعدد مردم ننگرهار واقع گردید و مجبور به تخلیه جلال آباد شد. تاروزیکه این سپاه با جنرال خود خان محمد خان دزد مشهور در بتخاک (چند میلی کابل) میرسید، کابل از طرف قوای پاکتیا اشغال شده بود. بناچارخان محمدخان باقوای خود از بتخاک به پروان و تگلو کشید و بسرعت پراکنده گردید. در پاکتیا نقشه جدید بسرعت عملی شد، ازیکطرف قوای بزرگ سقا در پاکتیا کشانده شد و با محمد صدیق جنرال یکجا در اطراف گردیز سخت مشغول نگهداشته شدند، از دیگرطرف نادرخان بعجله تقویه و مخالفتهای داخلی ولایت تصفیه گردید. روزیکه قوه خوگیانی در منارچکری معروض شکست

ساخته شد (۲۹ سرطان ۱۳۰۸) فردای آن (۳۰) سرطان الله نوازخان هندی از جاجی بغرض استمداد بعلاقه وزیر آتلف خط دیورند رفت. سید عبدالله شاه جی هندی هم بحیث معاون شاه محمودخان برادر سپه سالار معین شد. میرزا نوروزخان لوگری جریده ((اصلاح)) را از ۱۵ اسد در پکتیا منتشر ساخت. در ۲۹ اسد یک قوه سقوی در بین ((میرزکه)) و ((مچلفو)) ازقوه پاکتیا شکست خورد. در آخر سنبله ده هزارمرد مسلح وزیری و مسعودی واردپاکتیا شد.

شاه محمود خان درینخصوص در مکتوب ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۸ (قمری) ازجاجی به کتواز به نورالمشایخ چنین نوشت:

((... از مشرقی (ننگرهار) هم قوت زیاد مهمند، افریدی، خوگیانی، سرخ رودی و شینواری حرکت کرده و درین دو سه روز به حدود کابل حمله خواهند کرد ... ازطرف وزیرستان هم لشکر زیاد روانه شده، ده هزارآن به جهانونی خوست رسیده و باقی هم میرسند، اضافه از بیست هزار لشکر تهیه کرده اند. درینوقت از طرف سلیمانخیلها اگر یک حرکت کرده شود همه کارها خوب میشود... از اشتهاارات مردم هندوستان در بابت تجارت سلیمانخیلها هم ایشان را دانسته کنید. مخلص صاحب شاه محمود))
(اصل این نامه دردوسیة اسناد آقای محمد معصوم المجددی پسر شمس المشایخ صاحب ضبط شده است.)

واما ازاشتهاارات مردم هندوستان که درین نامه حرف زده شده، مطلب از اشتهااراتیست که یکماه پیشتر(ربیع الاول ۱۳۲۸ قمری) بامضای محمد نادرخان درین مردم سلیمانخیل پخش گردیده بود. چون مدار زندگی مرفه سلیمانخیلها تجارت با هند بود نادرخان درین اشتهاار آنها را از قطع شدن راه های تجارتی شان با هند، تهدید کرد، و نوشت که یک وفد هندی بسرکرده گی مولوی ثنا الله از جانب هندو و مسلمان هندوستان در جاجی (نزد نادرخان) آمده و اعلامی باخود دارند که از تجارت طرفداران سقوی در هندوستان ممانعت خواهند نمود، و حالا این وفد برای مذاکره باسلیمانخیلها حاضر است، خواه خود شما (سلیمان خیلها) به جاجی می آئید، و خواه وفد را درکتواز میخوانید...

(اصل این اشتهااردردوسیة اسناد محمد معصوم صاحب قید است)

همچنین در سنبله ده هزارکلدار از طرف وکیل التجار سابق افغانی در پشاور(عبدالحکیم خان) به جاجی رسید. عبدالغنی خان سرخابی لوگری هم برای عبور لشکر پکتیا به استقامت کابل، برای پانزده هزار نفر آذوقه مهیا کرد. در حالیکه مهردلخان قندهاری یکی از طرفداران جدی شاه امان الله در اخیر

سنبه در قندهار قیام کرده، و سپاه سقوی را مغلوب و چند صد نفرشانرا کشتار دسته جمعی کرده بود. معیناً مهردلخان که حکومت قندهار را در دست داشت، همینکه محمد هاشم خان برادر سپه سالار از سفید کوه به قندهار رسید، به تلقین چند نفر طرفداران نادرخان قیادت قندهار را به محمد هاشم خان تسلیم کرد زیرا هنوز نادرخان دعوی سلطنت نکرده بود، و طرفداران امان الله خان گمان میکردند نادرخان برای او خدمت مینماید.

در (۶) میزان ۱۳۰۸ شاه ولیخان با یکقوه پاکتیائی و پنجهزار مرد وزیری از ((دویندی)) وارد خوشی لوگردون معارضی گردید. جنرال محمد عمرخان سورکه قبلاً بالای شاه امان الله خان بیجھتی کوفته و آزرده شده و اینک به حیث قوماندان قوه سقوی در درویش - لوگر متمرکز بود، موافقت خود را با نادرخان اعلام کرد و گفت نخواهد گذاشت سپاه تحت قیادت او در عبور سپاه پاکتیا از لوگر، به تعرض پردازد. در ۸ میزان قوای پاکتیا معبر عمده لوگر - کابل (تنگی واخجان) را اشغال، و قوه مدافع سقوی را در هم شکست. اینقوه عبارت از شش کندک بود که از مرکز درویش برای حفظ تنگی رسیده بود. تا اینوقت یکعده مردان مسلح لوری نیز بغرض امداد پاکتیا از آن طرف خط دیورند در علی خیل رسیده بودند. این سوقيات ناگهانی و دقیق پاکتیا که مستقیماً کابل را تحت تهدید قرارداد، اسباب حیرت و سراسیمه گی حکومت سقوی در کابل گردید، زیرا تا حال به بچه سقا چنین تلقین شده بود که سپاه او در تمام افغانستان بشمول ولایت ننگرهار مسلط، و در پاکتیا در حال پیشرفت است، و از قوای قلیل نادرخان خطری متوجه کابل نیست. درحالیکه اینک سپاه پاکتیا دروازه تنگی واخجان را در دست داشت و در ۱۰ میزان معموره ((ماداغه)) را از مدافعین سقوی با شمشیر باز گرفت. شش کندک از ((ماداغه)) مدافعه میکرد. تا وقتیکه حکومت افغانشاهی میرفت قوای تازه دمی تجهیزکند، و یاقوه های عسکری او از قطن و ننگرهار و لوگردیز بامداد کابل برسد، مفرزه پیشدار پاکتیا بقوماندانی الله نواز هندی در محل چهارآسیا چندکیلومتری پایتخت (در ۱۳ میزان) رسیده بود. فردای آن (۱۴ میزان ۱۳۰۸) شاه ولیخان باقوه کافی پاکتیائی و وزیری رسید. در ۱۵ میزان جنگ در کابل مشتعل گردید. عسکر قلیل سقوی در قله های آسمانی شیردروازه و بالا حصار بسختی میجنگید.

در زمرة پیشتازان قوه پاکتیا وزیری الله نوازخان ملتانی و محمد گل خان مهند بخت بینی حصار و شاه ولیخان بخت چهل ستون و دلرالامان شامل بودند. حبیب الله بچه سقا شخصاً در میدانهای جنگ دفاع مینمود. شب هنگام که قوه افغانشاهی بملت قلت عدد در حصار لرگ رفت، محافظین کمی در ارتفاعات کوه ها و بالا حصار و تپه مرنجان باقیماند. اعظم خان میدانسی یکی از رفقای مسلکی حبیب الله

مامور حفظ قله شیردروازه بود. این شخص با قوای مهاجم درخفا سازش نمود و سنگردفاعی خود را بایشان گذاشت (بهمین سبب دولت جدید نادرخان ابتدا او را رتبه کند کمشری بخشید و بعد ها در حبس نگهداشت تا بمرد). دسته جات مهاجم پاکتیائی در تاریکی شب قله های جبال و بالاحصار را اشغال نمودند و فردا ۱۶ میزان با دفاع شدید و دلیرانه ثی که حبیب الله بچه سقا و افسر و عسکر محدودش در بالاحصار و چمن و گذرگاه نمودند، قوای پاکتیائی شهر کابل را اشغال کردند. بچه سقا با افراد انگشت شمارش در داخل دیوارهای ارگ متحصن گردید. باینصورت سپاه پاکتیا در طی ده روز توانست از پاکتیا و لوگر بکابل رسیده و فتح نماید. (مفصل این مجمل در کتاب بحران و نجات تالیف محی الدین خان انیس مؤسس و نویسنده جریده انیس مذکور است).

در ۱۷ میزان ارگ کابل در حالت محاصره قرار داشت، و بچه سقا منتظر رسیدن قوای امدادی از گردیز و ننگرهار و غزنی و کوهدامن و کوهستان و ولایت قطن بود، زیرا سید حسین وزیر جنگ با یک قوه کافی از قطن باستقامت کابل در حرکت بود، و سپاه سقوی ننگرهار نیز در رجعت بکابل شتاب داشت. شیرجان وزیر دربار و ملک محسن والی کابل قبلاً بکوهدامن رفته و اینک مشغول تهیه و تجهیز قوای جدید بودند. مگر از همه پیشتر پردل سپه سالار سقوی که در لوگر معسکر داشت، از عبور قوای پاکتیا از تنگی واخجان و ((ماداغه)) و حمله شان بکابل مطلع شد، و سرعت باشش کندک عسکر از لوگر حرکت، و از راه پغمان وارد کوتل خیرخانه گردیده بغرض شکستن محاصره ارگ مارش نمود. اما سپاه پاکتیا جلو او را در موضع ((خیرخانه)) گرفت. پردل که در صف مقدم میجنگید با گلوله ثی از پا درآمد و سپاهش منهزم شد. در (۱۸) میزان توسط کند کمشر مشهور توبچی - محمد یعقوبخان که یکی از هواخواهان جدی رژیم اماتیه، و مخالف و محبوس حکومت افغانشاسی بود، ارگ کابل تحت گلوله باران توپ قرار گرفت و حلقه محاصره ارگ تنگتر گردید. ارگ شدیداً دفاع میکرد. روز (۱۹) میزان گلوله باران ارگ ادامه یافت و حصار محکم آن شکاف برداشت. درین ضمن جبه خانه ارگ محترق گردید و ستونهای آتش و دود تصاعد نمود. تا شام حمله آوران در زیر باره و بروج ارگ رسیده بودند، در حالیکه حبیب الله بچه سقا با همکاران خویش در تاریکی شام از دروازه شمالی ارگ خارج و حلقه محاصره را عبور کرده بود، بچه سقا اول به کوهدامن و باز به چهاربیکار رفته، و سید حسین وزیر جنگ از قطن رسید. اینها مطلع شدند که سپاه ایشان در قندهار و ننگرهار و لوگر و پاکتیا درهم شکسته و با منهزم گردیده اند. سید حسین و اکثریت باند، طرفدار تجمع جدید و تجهیز قوا و حمله بکابل بودند. مگر عده دیگر که از قبل با سیاست آشنائی و ارتباط داشته، و در قعر دستگاه افغانشاسی دارای منزلت و مقام بودند، ازین

فکر و عمل جلوگیری کردند از قبیل خواجه بابو خان و ملک میر علم خان و غیره. لهذا بسرعت مفاهمه و مذاکره غیر مستقیم و مستقیم بین کابل و چهاربیکار شروع، و در یک هفته زمینه طوری مساعد ساخته شد که حبیب الله علی الرغم پافشاری سیدحسین، حاضر شد تا در صورت تضمین حیات او و رفقاییش و تعهد نادرشاه در روی قرآن، بدون جنگ تسلیم شود. البته نادرشاه این تعهد را پذیرفت و برای تطمین بچه سقا شخص شاه محمودخان را در ۲۵ میزان به چهاربیکار اعزام نمود. او بسهولت وزیران سیاسی این ماجراجوی بیسواد را، رام و آرام ساخت، و بدون درنگ بکابل آورد (اول عقرب).

شاه جدید افغانستان تا هنوز در سرای فتح محمدخان امین العسس (پدر شیر احمد خان شیرزاد) در لب دریای کابل اقامت داشت زیرا ارگ سلطنتی خساره برداشته و مساعد برای سکونت نبود. شاه در اطاق مستطیلی روی زمین مفروش نشسته و یکمده مامورین و مردم در رفت و آمد بودند. در همین وقت صدای موترها از عقب عمارت بلند شد، و متعاقباً حبیب الله بچه سقا و همراهانش از موتر فرود آورده شدند. اینها همه لباسهای عادی محلی پوشیده بودند. حبیب الله بالای پیرهن و تنبان و کرتی یک شال خشن عسکری بشانه انداخته، و دستاری در سر داشت. بمجردیکه اینها داخل حویلی شده و یک تعداد زیاد محافظین مسلح پاکتیائی را در اطراف خود دیدند، احساس کردند که دیگر آزاد نیستند. نادرشاه بگفت تا حبیب الله را نزدش بیاورند. حبیب الله بدون اندک تغییری داخل خانه شد و سلام بشاه داد. هیچکس از نشسته گان مجلس حرکتی نکرد و حرفی نزد. شاه سر برداشت و به حبیب الله نگاه کرد و آنگاه بادت اشاره بصف دست چپ نموده با ملایمت ظاهری گفت بنشینید. در حد وسط صف جائی برایش باز کردند، حبیب الله بنشست و سکوت عمیقی در مجلس طاری گشت. شاه روی دریشی بالاپوشی به تن و دستار در سر داشت و در صدر مجلس به تنهایی نشسته بود.

شاه بعد از سکوت مختصری مجدداً چشمان سرد و مصمم خود را از پشت شیشه های عینک بر روی حبیب الله بدوخت و به نرمی پرسید:

((خوب! حبیب الله خان شما از اینهمه خونریزی و ویرانی که در افغانستان نمودید، چه مطلبی داشتید؟))

حبیب الله (بچه سقا) که درک کرده بود، این طرز پذیره و پرسش با تعهد و تطمین گذشته فرق دارد جواب داد:

((تا وقتی که من اختیار داشتم، هر چیزی را که خیر افغانستان دانستم اجرا کردم. حالا که

شما اختیاردار افغانستان شده اید، هر چه را که خیر افغانستان میدانید همانطور اجرا کنید.))

شاه گفت: - ((خوب حالا شما چند روزی استراحت کنید، باز خواهیم دید.))

مکالمه قطع شد و حبیب الله برخاست و خارج شد. محافظین، او را با رفقاییش توسط موترها به زندان داخل ارگ رهنمونی کردند، و آنها ده روز دیگر درین ((مهمانخانه)) بسربردند، البته در نهایت بی اعتنائی بمرگ. در روز (۱۱) عقرب بوقت دیگر، بامر شاه این محبوسین را از زندان کشیده و از دروازه شمالی ارگ خارج و در زیر برج شمالی ارگ مشرف به خندق حصار استاده نمودند. درحالیکه تفنگداران دولتی قبلاً در آنجا بحال تیبارسی صف کشیده بودند. بعد از چند ثاتیه صدای آتش تفنگ برخاست، واجساد خونین حبیب الله بچه سقا، برادرش حمیدالله سرداراعلی، سیدحسین وزیرجنگ، شیرجانشان وزیردربار، محمد صدیق خان قوماندان جبهه پاکتیا، ملک محسن والی کابل، عبدالغنی کوهدامنی قلعه بیگی بچه سقا و محمد محفوظ هندی معین وزارت جنگ، برروی زمین افتاد. فردا نعل اینان درچمن حضوری کابل روی چوبه های دار آویزان گردید.

باینصورت درامای حزن انگیز اغتشاش سقوی، با افتادن پرده سیاهی روی صحنه اجتماع افغانی درمدت تقریباً یازده ماه (دسمبر ۱۹۲۸ - اکتوبر ۱۹۲۹) به پایان رسید و اختلالی که برای امحای رژیم امانیه ایجاد گردیده بود با مصرف خون چندین هزار جوان و انهدام هسته های تحول و ترقی، خاتمه یافت، و مملکت بسیار سالهای دیگرخمیازه آنخسارات معنوی و مادی را کشید.

فصل دوم

استقرار ارتجاع و اختناق و مبارزات مردم ضدان

۱۳۰۸ - ۱۳۱۲ شمسی

(در زمان سلطنت محمد نادرشاه : ۲۶ اکتوبر ۱۳۱۹ - ۸ نومبر ۱۳۲۲)

یکم

فضای سیاسی

دوره اختلال سقوی تجارت خارجی و داخلی کشور را سقوط داده، و زراعت و پیشه وری را مختل ساخته بود، شاهرا های مملکت معرض تاخت و تاز سوق الجیشی ها، و شهرهای عمده مشغول دفاع یا تعرض بودند. این وظیفه دفاع و تعرض هم بر شانه نسل جوان قرار میگرفت که شغل اصلی شان زراعت و مالدارى و باغداری و یاصنعت و پیشه وری بود. تمام مؤسسات قانونی و فواید عامه از قبیل معارف و حفظ الصحة، تجارت و شورا، صنایع و فابریکه ها از کار افتاده بودند. حیثیت و پرستیج دولت در سیاست خارجی و اداره داخلی معدوم شده بود.

این تنها نبود حکومت نظامی و اغتشاشی سقوی، برای جلب همکاری عناصر فیودال، دزد و ماجراجو تا وقتی که خزانه و جبا خانه داشت ازبذل و بخشش و اسراف خودداری نه نمود. اینگروه ها مالیات نمیپرداختند، و چون تجارت سقوط کرده بود، مالیات گمرکی تنزل کرد و در بعضی جاها به صفر رسید. از دیگر طرف مصارف لشکرکشی ها افزونی گرفت و خزاین دولتی افلاس نمود، پس مالیاتهای عفو شده و باقیات گذشته تحت تحصیل قرار داده شد، و هم دست بضبط و تاراج دارائی دیگران دراز گردید. از طرف دیگر اداره قبلاً مردم را در زیر فشار گرفته بود باینمعنی که در تمام شهرها و ولایات اشغال شده، قوای قضائی و شرعی و اداره قانونی از کار افتاده، و حتی تعامل و مقررات سابقه و محلی از بین رفته بود. هر حاکم و یا افسرنظامی سقوی شخصاً دیکتاتور و فعال مایشا بود: اینها شفاهاً و کتباً خود مالیات وضع، در حقوق و جزا و قصاص، فیصله و امر صادر و توسط عسکر تطبیق مینمودند. هیچگونه محکمه و محاکمه و جرگه و مشوره وجود نداشت و قس علیهذا. پس بزودی صدای شکایت از مرد و زن برخاست، ملاک و روحانی از عاقبت کار در ترس و اندیشه افتاد و مردم کشور معناً و هم عملاً بر ضد حکومت اغتشاشی بقیام برخاست.

درچنین فضا و شرایط مساعد برای امحای حکومت اغتشاشی و تأسیس یکدولت آگاه و مطلوب، مردم افغانستان فاقد هیئت رهبری بین الاقوامی (چه حزب ویا افراد مشهور و محبوب بین مردم) بودند. یعنی تا حال رجال مشهوری را که درین تمام ولایات و مناطق مختلفه کشور بحیث رهبران کارآگاه معرفی شده بودند، و مردم کشور اعم از دری زبانان، پشتوزبانان، ترکی زبانان و غیرهم در دور آنان جمع شده میتوانستند، از دست داده بودند. شاه امان الله خان، سردار عنایت الله خان، غلام نبی خان چرخى و سردار محمد امین خان از افغانستان خارج شده بودند، سردار حیات الله خان و والی علی احمدخان کشته شده، و محمد ولیخان و امثالهم درزیر نظارت حبیب الله بچه سقا قرار داشتند. در طی چنین یک خلای رهبری سیاسی ملی، قوه های ارتجاعی واستعماری سردار محمدنادر سپه سالار را که اینک درپاکتیا موجود و پرچم مبارزه ضد سقوی را افراشته نگهداشته بود، بمیدان کشیدند.

خوب ببینیم این محمد نادرخان سپه سالار کیست؟

دوم

محمد نادرخان که بود و چگونه سلطنت را بدست آورد؟

در جنگ دوم انگلیس و افغان (۱۸۷۸ - ۱۸۸۰) هنگامیکه امیر محمد یعقوبیان جبهه ملت افغانستان را ترک، و معاهده گندمک را امضا نمود، دولت انگلیس از وجود چنین پادشاه تسلیم شده بی نیاز، و با قیام مردم افغانستان مقابل گردید. پس امیر محمد یعقوبخان اسیر را در دسمبر ۱۸۷۹ از کابل به هندوستان تبعید نمود، و متعاقباً سردار یحیی خان (یکی از پسران سردار سلطان محمدخان طلائی) خسر امیر محمد یعقوبخان را نیز از کابل به دیره دون هند فرستاد.

خانواده یحیی خان از ۱۸۷۹ تا ۱۹۰۱ مدت ۲۳ سال در دیره دون میزیستند، و چون در هندوستان دارائی نداشتند که معیشتشان را کفایت کند، لهذا باجیره مختصری که حکومت انگلیس بایشان میداد، میساختند، خصوصاً که اعضای این خانواده فاقد سرمایه برای تجارت، و هم فاقد تخصص برای اشتغال در شقی از شقوق اموری بودند.

پس از سردار یحیی خان پسران بزرگش سردار محمد یوسف خان و سردار محمد آصف خان، روسای فامیل و هریک دارای فرزندان متعددی بودند، از آنجمله سردار محمد نادرخان پسر سردار محمد یوسف خان است که در دیره دون در سال ۱۸۸۳ بدنیا آمد و پنج برادر داشت: محمد عزیزخان، محمد هاشم خان، شاه ولیخان، شاه محمود خان و محمد علیخان. وقتی که امیر عبدالرحمن خان اجازه داد که این خانواده از تبعیدگاه دیره دون به افغانستان بیایند، آخرین سال سلطنت خودش (۱۹۰۱) بود. در اینوقت سردار محمد نادرخان هزده سال داشت، و با سایر برادران و عموزادگان خود تحصیلات خصوصی در هندوستان نموده و مقداری اردو و انگلیسی فرا گرفته بودند. تردیدی نیست که اینان از کودکی با تمدن هند و انگلیس آشنا و مانوس گردیده، و تحت تأثیر اداره مستعمراتی انگلیس قرار گرفته بودند، زیرا تأثیرات و انفعالات ایام شباب در نفس انسان قوی و پایدار است. پس وقتی که به افغانستان آمدند، تطابق با محیط جدید و مغایر با محیط هندوستان، برای جوانانشان بسیار مشکل بود. از همین سبب در قشر خانواده گی خویش پیچیدند، و لزجمله افغانی دورتر ماندند و برعکس در دربار کابل فرو رفتند و آداب شاه پرستی فرا گرفتند تا جائیکه برای سایر درباریان ((نمونه مثال)) گردیدند، و هم شخص شاه جدید (امیر حبیب الله خان) را بخود جلب نمودند. حتی شاه در ۱۹۰۲ خواهر محمد نادرخان را بخود تزویج نمود، و این وصلت باعتبار اینخاندان در نزد شاه افزود. مع هذا ایشان تنها در دربار افغانستان معروف

گردیده بودند، در حالیکه ملت هنوز ایشانرا نمی شناخت. امیر حبیب الله خان بتدریج اینخانواده را برکشید و نه تنها در دربار بلکه در اردوی افغانستان هم مقام داد: پدران اینها (محمد آصف خان و محمد یوسف خان) با عنوان ((مصاحبین خاص)) ندیم همیشه گئی شاه گردیدند. محمد نادرخان و برادرش محمد عایخان، جنرال و غند مشرعساگر محافظ شاه شدند. برادران دیگرش محمدعزیزخان، شاه ولیخان و شاه محمودخان بالترتیب شاه آغاسی خارجه، رکاب باشی و ((سرخان اسپور)) (آمرقطعه سواره خانزادگان دربار) گردیدند.

همچنین عموزاده گان محمد نادرخان، دونفر محمد سلیمان خان شاه آغاسی نظامی و احمد شاه خان ((سر میر اسپور)) (امیر قطعه سواره میرزادگان دربار) شدند. بعد ها یکنفر دیگرشان (احمد علیخان) نیز یکی ازین مراتب درباری رسید، درحالیکه محمد هاشم خان برادر محمد نادرخان مقام ((سر- سراوسی)) (آمرسته سروسان حضور شاه) را داشت.

باین ترتیب دربار افغانستان بالتدریج در دست این خانواده افتاد، مگر این نفوذ و مقام درباری خانواده یک نفوذ موضعی و تشریفاتی در پایتخت بود، نه در بین توده های عظیم ملت. پس حادثه بوجود آمد و یا بوجود آورده شد که شهرت شخص محمد نادرخان را از چهار چوبه دربار و کابل، در سرتاسر یک ولایت سلحشور افغانستان (ولایت پاکتیا) منتقل ساخت، و آن اینکه در سال ۱۹۱۳ - ۱۹۱۲ مردم ولایت پاکتیا در برابر اجحاف و خریداری جبری آذوقه سپاه دولت، قیام نمودند و قوای دولت را در هم کوفتند. شاه سراسیمه گردید، و جنرال محمد نادرخان برای جلب نظر شاه داوطلب سرکوب این قیام گردید. البته جنرال آتش این قیام بزرگ را خاموش و رتبه ((نایب سالاری)) حاصل کرد. این اولین شهرت منفی بود که نصیب محمد نادرخان گردید.

این تنها نبود در اواخر سلطنت امیر حبیب الله خان ترتیبی فراهم آمد که محمد هاشم خان برادر محمد نادرخان بحیث نائب سالار نظامی و فرمانده سپاه هرات، و محمد سلیمان خان عموزاده محمد نادر بصفت والی ولایت بزرگ هرات مقرر گردیدند، و بزودی مردمان غرب کشور ایشان را شناختند. خصوصاً که محمد نادرخان با رتبه سپه سالاری تقریباً فرمانده قوای مسلح افغانستان گردیده بود، گرچه در امور عمده نظامی تابع امر سردار عنایت الله خان معین السطنه فرزند ارشد شاه بود. رویهمرفته اعضای این خاندان در هر کار و مقامی که بودند با زیرکی توام با روش اریستوکراتیک، در جلب توجه و خاطر اشخاص با نفوذ میکوشیدند. درین تمام اعضای این خاندان دونفر ایشان بر دیگران ایشان امتیاز داشت: یکی محمد نادرخان سپه سالار و دیگری محمد هاشم خان نائب سالار. محمد نادر زیرک، خونسرد و

مدبر بود ولی البته محمد هاشم خان عصبی المزاج و خشن بوده تحمل و انعطاف پذیری و در عین حال قساوت سرد و شدید محمد نادر را نداشت. میتوان گفت اشتراک عمل هر دو بمثابة دو روی یک سکه در جامعه افغانستان بشمار رفت. البته نه تنها هر دو بلکه تمام اعضای این خاندان در سیاست خارجی افغانستان سیاست یک جانبه را التزام میکردند، و از سیاست مبارزه با نفوذ انگلیس و بیطرفی بیزار بودند، زیرا اینان از ریشه با سیاست جادوگرانه و نافذ و درعین حال خطرناک دولت انگلیس آشنا شده بودند. اینان در سیاست داخله نیز از محافظه کاری منجمد قدمی فراتر نمیگذاشتند.

محمد نادرخان در حزب دربار:

قویترین حادثه ثنی که در سرنوشت آینده این خاندان تأثیر داشت، همانا موجود شدن یک جریان سیاسی مرفعی در دربار افغانستان بود که برهبری امان الله خان عین الدوله پسر شاه مخفیانه بکار انداخته شده بود. محمد نادرخان بمنظور خاصی درین جریان شمولیت ورزید. چرا چنین جریانی در نفس دربار بوجود آمد؟ جواب آنرا اوضاع اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و اداری آنروز میدهند:

در اجتماع آن زمان افغانستان فشار سیاسی دولت مرکزی مطلق العنان باعث رنجش مردم کشور میگردد، مخصوصاً که دولت از نگاه سیاست خارجی تحت نفوذ دولت انگلیسی قرار داشته و مردم خواهان استقلال کشور از نفوذ خارجی و مخالف استبداد و ظلم دولت مطلق العنان مرکزی بودند.

شاه که بصفت یک زمامدار مطلق العنان در رأس اداره کشور قرار داشت، مملکت را به عمال بی مسئولیت دولت واگذاشته، و خود در دریای بیکرانه عشرت و اناث فرو رفته بود و حتی خلاف مقررات مذهبی بیشتر از صد زن غیر شرعی از مردم حروآزاد افغانستان در حرمسرای خود جمع کرده، و دها اولاد غیر قانونی بوجود آورده بود. میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک ناگزیر بود قبل از مصارف حیاتی کشور، مصرف دربار و حرم شاه را قهراً تکافو نماید. شاه آغاسی حضوری نیک محمد خان گردیزی، در عوض تنظیم امور دربار مکلف بود فقط برای زنان حرم خدمت نماید. مولوی عبدالرب خان قندهاری مدیر معارف کابل وظیفه داشت که برای هر زنی از حرم امیر القاب عربی تهیه، و برای ازدواج نامحدود او فتاوی شرعی صادر کند. این قبیل ملاهای مستخدم باصطلاح دست بدامان ((حیلة شرعی)) زدند و گفتند: - تملک زنان از ((دارالحرب)) غیر معنود و آزاد است و چون امیر عبدالرحمن پدر شاه موجود یکوقتی در نورستان جهاد کرده بود، آن ولایت مسلمان شده، منزلت دارالحرب را دارد، و شاه میتواند از آنان هر قدری بخواهد زن بگیرد. امیر حبیب الله خان لڑین فتوا (۱) هم تجاوز کرد، و از

جاهای دیگر که حتی ((دارالحرب)) کذائی نبودند بجمع آوری زنان پرداخت، و یکمده دیگر را بنام ((خدمه)) در تعداد آنان افزود. رویهمرفته این زنان در سه صنف: ((خدمه، سربه و حرم)) منقسم و در واحد های ((ده نفره)) بقیادت یک نفر ((ده باشی)) متشکل و هر یک دارای درجات معین (درجه اول و دوم و سوم) و القاب معین (صباح الحرم، مرجانته السراری و...) با معاشات مختلف بودند. البسه و کلاه همه اروپایی و بازیهای تفریحی شان ((ورق فنجان و چله بردست)) بود.

عبدالقادر و عبدالغنی خان دونفر از زرگران فابریکه حربی کابل باینفرض دردهلی اعزام گردیدند که بعد از تحصیل زرگری جدید، برای زنان شاه زیور بسازند، در ذیل زیورهای جدید یکی هم پارچه طلائی لوزی شکل بود که با زنجیر نازکی هنگام آب تنی عریان در کمر زنان بسته میشد تا در عوض لنگ حمام ستر عورت باشد. مرزا تاج محمد خان، طبیب کابلی مأمور بود که در عوض طبابت، به معلمی و سواد آموزی زنان حرم به پردازد. الله جويا طبیب هندی برای تقویه شاه و هم برای جلوگیری از حمل بعضی زنان حرم شب و روز مصروف بود. رفته رفته افراط شاه در عشرت، او را عصبانی و کم بین ساخت، و بعد ها ((شب سراج)) را ابداع نمود، یعنی هر شب چهارم مخصوص زنان گردید و بس.

این تنها نبود، شاه تندخو و اندک رنج بر درباریان خویش سخت میگرفت، و بلغزش کوچکی توهین بزرگ مینمود و اینخود آتشی از کینه و انتقام در قلوب آنان می افروخت. شاه روزی بر شاه آغاسی ملکی علی احمد خان متغیر گردید و او را در دربار عامی دشنام پدر داد. شاه آغاسی مجبور بود که در جواب بگوید: ((امیر صاحب درست میفرمایند)). وقتی شاه به تفرج در استالف (چند میلی کابل) رفت، شهزاده محمد کبیر پسرش و سپه سالار محمد نادرخان از وقت معین دیر تر رسیدند. شاه امر کرد تا هر دو را با کرتیهای چپ پوشانده شده روی یابو توسط عسکر سواره بکابل برگردانند. (محمد کبیر خان بعد ها از نزد پدر به هندوستان فرار کرد). در ۱۹۲۶ هنگامیکه در پاریس بودم، سردار محمد هاشم سفیر افغانی در ماسکو (بعد ها صدراعظم افغانستان) به پاریس آمد و روزی در ضمن صحبت از اوضاع امیر حبیب الله خان گفت: - ((وقتی امیر در چمن استور کابل قدم میزد و من در معیت او بودم، امیر در امر جزئی برآشفتم و با سیلی های سنگین خود روی مرا متورم ساخت، پدر و عمم (مصاحبین خاص) ناچار بودند که بکمک شاه پیشآمده و مرا زیر ضربات شدید قرار دهند و آنگاه از امیر معذرت بخواهند که سهو من سبب افیت دستهای شاهانه گردیده است.))

در ۱۹۳۰ نگارنده روزی در برلین با شجاع الدوله خان سفیر سابق افغانی در لندن بساحل دریا برخوردیم و هنگام آب تنی در پشت و پهلوی او فرو رفته گیاههای کوچک بدیدم و علتش به پرسیدم،

جواب داد که:

((روزی در سفر جلال آباد من ((پیشخانه)) شاه را سهواً چند دقیقه دیرتر ازوقت معین حرکت دادم (او فراشباشی شاه بود) امیر که در پروگرام روزمره دقیقه شمار بود، مرا در بدل این سهو امر کرد تا برزمین انداختند وزیر ضربات قمچین قرار دادند. این فرورفتگیهای بدن من جای ضربت نوکهای قمچین است.)) (شجاع الدوله همان مردی است که کشته امیر حبیب الله خان شناخته شد). سردار گل محمد خان ذکریا از درباریان امیر که مرد سخن شناسی بود، سالها بعد از مرگ امیر حبیب الله خان با تأثر قصه میکرد که ((روزی پنج دقیقه دیرتر ازوقت معین حرکت امیر نزدیک ارگ رسیدم، موتر شاه از ارگ خارج شده بود مرا روی سرک بدید و توقف کرد و پرسید ساعت چند است. عرض کردم پنج دقیقه از وقت گذشته. امر کرد تا دستهای مرا گرفته و رویم را زیر ضربات سیلی قرار دادند. آنگاه بگذاشت که با دهن خونین بخانه خود برگردم)).

با چنین روش شاه بود که میرزا محمد حسین خان مستوفی الممالک در مراسم ضیافتی که بافتخار شاه در موضع ((بایان - کوهستان)) داده بود همینکه شاه نزدیک خیمه خاص رسید و پله نردبان را از اندازه که مقرر کرده بود بلند تر یافت، متغیر شد و خواست سبب این فرو گذاشت را از مستوفی بپرسد. مستوفی مجال نداد، این شخص باوقار و کم سخن بمجمله مثل درختی افقی بخاک افتاد و گفت: ((بد کردم اعلیحضرت ببخشید)). در حالیکه تمام درباریان و رقبای مستوفی دوطرفه صف کشیده واین منظره را تماشا میکردند. البته مستوفی برای وقایه خود از دشنام و بی آبی بیشتر این ذلت و خواری را بر خود هموار کرد. او که از یک کتابت عادی بمالترین مقام دولتی رسیده بود، بدوستان خود میگفت که: ((مذهب من مذهب سلطان است)) و هم درین سخنش صادق بود، زیرا در عهد امیر عبدالرحمن خان که خون میخواست، خون میریخت و در عهد امیر حبیب الله خان که مثل پدر بخون ریختن حریص نبود، دست بخون مرغی هم نیالود.

امیر حبیب الله خان پیشتر از آنکه کشته شود، شبی جشنی زنانه در ارگ شاهی برپا، و یکمده زنان رجال بزرگ را بفرض شرکت درین جشن دعوت نمود. البته اکثریت نپذیرفتند و معاذیر بیماری پیش کردند، از آنجمله میر زمان الدین خان بدخشانی مامور امور بلرچالائی دربار صراحتاً در جواب دعوتنامه نوشت که: ((من خود نوکر شاهم ولی خاتم نوکر کسی نیست و در هیچ محفل رسمی شمولیت نمیورزد)). متعاقباً شاه که برای تفرج زمستانی به جلال آباد حرکت میکرد، مجلس وداعیه رسمی و بزرگی در سلام خانه خاص - کابل تشکیل نمود و در ضمن نطق وداعیه خطاب به تمام

مأمورین ملکی و نظامی چنین گفت: ((چندی پیشتر محفل جشنی زنانه در ارگ تشکیل و خانمهای اعزه دعوت شدند، میرزمان الدین که درینجا حاضر است در جواب دعوتنامه خانم خود نوشت که من نوکرم نه خانم من. آیا بیک پادشاه کسی چنین جواب میدهد؟)) آنگاه امیر امر نمود تا کریچ میرزا را از کمرش گشودند (آنوقت مأمورین ملکی هم درجه نظامی داشته و لباس رسمی نظامی میپوشیدند) و خود آنمرد فاضل را معزولاً و مضروباً از دربار اخراج کردند. البته تمام حضار مجلس با تنفر و غضب ساکت ماندند و هم سعد الدینخان قاضی القضاات افغانستان و قتیکه از این جریان آگاه شد، نامه سختی بشاه فرستاد و این حرکت او را ملامت نمود، زیرا شاه گفته بود که در آینده زنانی که بعذر بیماری از شمولیت در جشنهای ارگ امتناع میورزند، بایستی تصدیق خط مریضی بامضای یکنفر داکتر طب، یکنفر کلاتر محله و یکنفر ملا امام مسجد حاصل و ارسال نمایند. این امر امیر بمثابه اعلان جنگی بود در برابر درباریان و مأمورین بزرگ دولت افغانستان در حالیکه ملت افغانستان قبلاً عقاید عنعنه وی و منهبی خود را در مورد مقدسیت و مطاع بودن مقام شاه و سلطنت، بعد از هزار سال اعتیاد و القأت مدهبی ترک گفته بودند، و دیگر شاه بحیث امیرالمؤمنین و اولی الامر در اذهان و عقاید مردم جایی نداشت.

اما با آنکه افغانستان در تحت رژیم فیودالی و آنهم در طی قرون و اعصار متوالی میزیست، و با آنکه بیشتر از صد سال تا حد امکان کوشیده شده بود تا بشکل منزوی از جریان تحول و تکامل بشری دور نگهداشته شود، هنوز مردم کشور اصالت اجتماعی و کرامت معنوی خود را حفظ کرده بودند. توده های عظیم ملت (دهقانان و چویانان و کاسب و پیشه ور) با آنکه بار گران تغذیه و رفاه طبقات حاکمه کشور (دولت و ملاک و طفیلی های جامعه) را، با وظیفه دفاع از استقلال مملکت بنوش داشتند و خود بنان و آبی قناعت میکردند، معناً زنده و قوی بودند. باچنین روحیه عساکر افغانستان با معاش ناچیز، با پوشاک خشن با خوراک خشک در تهانه های گلی در سرحدات سرد و گرم کشور بدون زن و فرزند، بدون دارو و طیب، و بدون تفریح و تفرج، سالها افتاده و عاقبت بدون مکافات و ترفیع و تقاعد جان میسپردند، زیرا اینها خود شانرا قلباً حافظ خاک و استقلال کشور میدانستند لهذا در نهایت صبوری و مردانگی از ثقلت تلخیهای زندگی لب به شکایت نمیگشودند.

پس وقتی که مردم افغانستان با آن همه وضع فلاکتبار اقتصادی خویش روش نا مطلوب شاه را از دور شنیدند و یا از نزدیک بدیدند، در قلب خویش ازو برگشتند. قشر روشنفکر افغانستان که خود شانرا مثل خواسته و اراده مردم کشور میدانستند، دست به تشکیل حزب سری بنام ((جمعیت سری ملی)) زدند و خواستند این رژیم فاسد و مختنق را سرنگون سازند، ولی شاه توانست با دهن توپ و زنجیر و

زندان این جنبش جوان را در ۱۹۰۹ سرکوب و معدوم نماید. البته قشر روشنفکر سر از ایفای وظیفه برنتافت و در فعالیتهای متفرق زیرزمینی دوام داد، و نشر شبنامه ها از همین وقت در کشور معمول شد. تا بالاخره در ۱۹۱۸ یکنفر از روشنفکران (عبدالرحمن خان لودی) دست به ترور شاه دراز کرد گرچه آتش تفنگچه هدف را خطا نمود.

دیگر شاه نه اینکه از قلوب ملت و از مغز روشنفکران طرد و تبعید شده بود، بلکه دربار خود را نیز برضد خویش تجهیز نموده بود. اینست که حلقه سری دربار بغرض خاتمه دادن بفجایع امیر و اصلاح اداره افغانستان بمیان آمد. البته هیچ شخص درباری قادر به تشکیل حزبی در برابر سیطره شاه نبود، مگر آنکه تکیه بیکی از اعضای خانواده شاه داشته باشد. در خاندان شاه هم مردی که در سر چنین تشکیلاتی قرار بگیرد موجود نمیشد مگر دو نفر یکی سردار نصرالله خان نایب السلطنه برادر شاه که با سیاست خارجی و اداره داخلی برادر عقیدتاً مخالف بود. دیگر امان الله خان عین الدوله پسر سوم شاه که نسبت بسایر اعضای خاندان خود، جوان روشنفکر و آگاه و ترقیخواه بود، در حالیکه کاکایش نصرالله خان نایب السلطنه هواخواه نظام منجمد قرون وسطی محسوب میشد. در هر حال امان الله خان توانست که در رأس یک جمعیتی در دربار و خارج دربار قرار گیرد و بفعالیّت ضد شاه پردازد. درین جمعیت یک عده افراد مشکوک (مثل سپه سالار محمد نادرخان) با مرامهای خاص خویش نیز نفوذ کرده بودند. اما امان الله خان و رهبری جمعیت بصورت عموم دارای مرام تغییر رژیم با کشتن شاه، تأمین استقلال خارجی و رفورم در اداره و اجتماع افغانستان بود. عجلتاً پادشاهی مملکت هم به نایب السلطنه اختصاص داده شد و تعهد کتبی بامضای اعضای عمده جمعیت در حاشیه قرآن توسط امان الله خان به نایب السلطنه تحویل گردید.

اشخاص مهم جمعیت اینها بودند: امان الله خان عین الدوله (رئیس جمعیت)، محمد ولیخان بدخشانی سر جماعه دربار، شجاع الدوله خان غوربندی فراشباشی دربار، حضرت شوربازار (فضل محمد خان مجددی ملقب به شمس المشایخ) که در ولایت پاکتیا و کابل نفوذ وسیع روحانی داشته و در افغانستان شهرت داشت، محمد نادرخان سپه سالار فرمانده قوای مسلح پایتخت (خانواده های شمس المشایخ و سپه سالار هر دو بشکل غیر مستقیم وابسته اینجمعیت بودند)، میرزمان الدین خان بدخشانی مأمور سابق بارچلاتی دربار، محمد یعقوب خان غلام بچه خاص شاه، محمد سمیع خان برادر محمد یعقوب خان مذکور، محمد ابراهیم خان فراشباشی امان الله خان و عبدالعزیزخان سارجن میجر. البته افراد دیگری نیز بودند که در خارج جمعیت با امان الله خان روابط خصوصی داشتند چون محمود طرزی،

محمود سامی و غیره.

قرار بود جمعیت شاه را در جلال آباد کشته، و نایب السلطنه را به پادشاهی اعلان نمایند. ولی شمس المشایخ میگفت قبل از اقدام بقتل شاه کتباً باو اخطار داده شود تا خود و اداره را اصلاح کند، و اگر سر باز زند آنگاه توسل باسلحه جایز است. اعضای حزب این اخطار را خطرناک دانسته، و ترور ناگهانی را توصیه میکردند. امان الله خان نمیتوانست طرف شمس المشایخ را از لحاظ نفوذ روحانی او مهمل گذارد، اینست که به پیشنهادش تن داد و در مجالس سری شبانه این موضوع را تنظیم کردند و شبنامه های اخطاری بعنوان شاه تسوید، و بخط ملا امیر محمد وردکی پاکنویس و باز در جاهای مد نظر انداخته میشد. مقرر شده بود که در خارج جمعیت ملا امیر محمد وردکی خودشرا بیسواد بقلم دهد و او تارنده بسود همچنین نمود (او تقریباً صد سال عمر نمود و در سال ۱۹۶۸ بمرد). در نتیجه این مجالس امان الله خان به کمک شمس المشایخ و توسط مریدان فداکارش اشخاص متنفعی را در پاکتیا تحت تبلیغ و تلقین قرار دادند تا خطر اوضاع موجوده اداره افغانستان را درک کرده و منتظر حوادث تازه و اقدام آینده خیر خواهان مملکت باشند. هکذا امان الله خان عین الدوله در طی یکی از این مجالس بود که شبی از خانه شمس المشایخ سواره و تنها به کوه غربی بالاحصار کابل بالا شد، در حالیکه سپه سالار محمد نادرخان نیز تنها وارد شده بود. ایندو نفر در قلعه کوه بچه موسوم به ((کله برج)) یک مذاکره سری انجام دادند. موضوع مذاکره چه بود؟ البته بخود آن دو نفر سیاستمدار اعدادار معلوم بود و بس، تنها به شمس المشایخ اینقدر گفته شد که: هر دو نفر بروی قرآن عهدی به بستند که با مرام جمعیت وفادار و همکار صمیمی همدیگر خواهند بود.

در هر حال بعد از کمی (۱۹۱۹) شاه شبانه در جلال آباد کشته و دولت جدیدی در کابل اعلام شد. گفته میشد که روز در روغن طبخ ماهی مخصوص شاه ماده خواب آوری ریخته بودند و شب شجاع الدوله او را در بستر خوابش بکشت. اما همینکه شجاع الدوله از خیمه خواب شاه خارج میگردد، از طرف سپاهی محافظ گرفتار شد، در همین لحظه سپه سالار محمد نادرخان رسیده شجاع الدوله را رها، و سپاهی را خاموش نمود. (شرح این قضایا در جلد اول اینکتاب درج است).

محمد نادرخان در دولت جدید امانیه

بعد از آنکه امیر حبیب الله خان طبق پروگرام حزبی دربار، در لغمان کشته و نایب السلطنه پادشاهی برداشته شد، محمد نادرخان موظف گردید که در جلال آباد آمده سپاه آنجا را برای بیعت

نمودن به نایب السلطنه آماده نماید. نادرخان در ورود به قشله در طی نطقی سپاه را از کشته شدن شاه مطلع ساخت و گفت: ((برادر شاه در لغمان بیادشاهی برداشته شده، و پسرش در کابل به وکالت نشسته است، شما که فرزندان شاه شهید استید درینمورد چه نظر دارید؟ آیا صلاح میدانید که وکیلی از طرف عسکر انتخاب نمایید تا با هر دو طرف مذاکره نموده و راهی که بخیر عسکر و ملت باشد اختیار نماید.)) نادرخان که سالها برای چنین روزی با عسکر و افسر افغانستان حسن سلوک نشان داده بود، البته منتظر بود که سپاه او را بوکالت خویش انتخاب نمایند، و آنگاه او با چنین قوتی درین وقت بحرانی آنچه در دل دارد عملی کرده سلطنت را برای خود اخذ کند.

اما چنین نشد و سپاه از انتخاب او بوکالت عسکر سرباز زد، و از آنجمله یکنفر سپاهی هراتی بنام غلام رسول از صف سپاه خارج شد و بنام سپاه فریاد کرد: ((شما که سپه سالار و همراه پادشاه بودید، چرا گذاشتید که شاه کشته شود؟ حالا که کشته شد ما خود میدانیم که چه کنیم وکیلی بکار نداریم.)) متعاقباً یکنفر سپاهی دیگر قندهاری بنام مامک از صف پیشتر آمد و صدا کرد: ((سپه سالار با تمام منصبداران معیت پادشاه مشغول و جوابده خون پادشاه استند.)) این سخنان دو نفر سپاهی با همه تمام صفوف عساکر تأیید گردید، و سپه سالار خاموش ماند. این بار اول بود که نادرخان احساس کرد با تمام مدارا و حسن سلوکی که او در اردوی افغانستان نشان داده است هنوز مورد اعتماد سپاه کشور قرار نگرفته است. متعاقباً سردار عنایت الله خان معین السلطنه بحیث وزیر حرب افغانستان از لغمان رسیده قوماندۀ سپاه را بدست گرفت، و در برابر مؤکب سردار نصرالله خان پادشاه جدید، رسم سلام پادشاهی بجا آورد. مدت سکوت سپاه و عمر سلطنت نایب السلطنه سه روز طول کشید، تا اینوقت صدای پادشاهی امان الله خان در افغانستان با اعلان استقلال کشور طنین انداخته بود، اینست که سپاه افغانستان در تمام ولایات کشور مثل مردم آن بحمایت از دولت اماییه برخاستند. از همه پیشتر سپاه ننگرهار بقوماندانی غلام رسول سپاهی هراتی بیرق شاهی نایب السلطنه را فرود آورد و خودش را با معین السلطنه نظربند بکابل بفرستاد.

این تنها نبود سپاه ننگرهار، حکومت موقت محل را در دست گرفت، و محمد نادرخان را با تمام اعضای خاندان او محبوس، و در زیر نظارت شاه علیرضا خان کند کمثر بکابل اعزام نمود. سپاه ننگرهار بحبس نادرخان و خاندانش اکتفا نکرد، بلکه درباره آنان شدت و اهانت و مزاحمت در ننگرهار و در راه کابل روا داشت. عین این وضع از طرف سپاه هرات بقیادت شهپورخان افسر تره خیلی نسبت به محمد هاشم خان نایب سالار نظامی و محمد سلیمانخان والی (برادر و کاکازاده نادرخان) عملی گردید.

و چنانکه نادرخان و خاندانش از ننگرهار، زنجیر پیچ و پای پیاده بکابل فرستاده شده بودند، ایندو نفر نیز در کمال اهانت زنجیر بند در پشت یابو بکابل فرستاده شدند. البته این حرکت سپاه ننگرهار و هرات، در مورد اشخاصی چون نادرخان و محمد هاشم خان ناشی از عدم اعتماد و نفرت مردم در برابر آنها بود و آنگاهی که اینان یازده سال بعد تر، سلطنت افغانستان را در دست گرفتند، عکس عملهای آن عقده شوم در خونریزی و توهین و خصومت ایشان در برابر مردم افغانستان تبارز نمود.

شاه امان الله خان که پادشاهی نایب السلطنه را طرد و خودش را حبس مجرد نمود تا بمرد، در برابر نادرخان دست از وفاداری بمعهد قدیم نکشید در حالیکه محمد نادرخان بعداً اینهمه را فراموش کرده و در از بین بردن امان الله خان بسیار بکوشید. امان الله خان این خاندان محبوس را از یک منزلی کابل توسط چند کالسکه دولتی داخل ارگ نمود، و عجالتاً بنام محبوس در برج شمالی ارگ محفوظ و محترم نگهداشت و حتی شبی خود به تغییر لباس از آنان دیدار نمود. شاه غلام رسول سپاهی هراتی را که دشمن سپه سالار بود، ظاهراً در بدل خدماتش بحکومت محلی پنجشیر گماشت. او متعاقباً توسط یکدسته اشخاص مسلح درزیر نقاب دزدان کشته شد. مأمک سپاهی نیز با دستهای مخفی مفقود الاثر شد. کندکهای قیام کننده در ننگرهار، در بین سایر قطعات نظامی افغانستان منقسم و پراکنده گردیده و بالاخره از وظیفه نظامی بکنار رانده شدند و بعدها هر فردی از بقایای شان که در زمان سلطنت محمد نادرخان شناخته شدند، بلطایف الحیل نابود گردیدند.

شاه امان الله خان در جنگ سوم افغان و انگلیس، چانس شمولیت و کسب افتخار بین المللی برای نادرخان بداد و بعد از فتح حرب، میناره استقلال را بنام او بساخت. آنگاه خواهران خود را به برادران سپه سالار (شاه ولیخان و شاه محمودخان) تزویج نمود. سپه سالار، وزیر حربیه و برادرانش جنرالهای سپاه گردیدند و اینهمه اسباب شناسایی و شهرت نادرخان در سرتاسر افغانستان شد. گرچه سپه سالارمحمد نادر در جنگ ((تل)) میدان را گذاشت و میخواست عقب نشینی کند، ولی شمس المشایخ جلو اسبش را گرفت و نعره زد که: کجا میروی؟ نادرخان گفت ((الساعة مخبر سرحدی رسید و خبر داد که قوای زیاد انگلیس تجمع کرده و اینک بحمله مبادرت میکنند)) شمس المشایخ گفت ازین چه بهتر، مگر ما و شما شهادت نمیخواهیم؟ سپه سالار مجبوراً بایستاد و جنگ آغاز شد و انگلیس ها در هم شکستند. معهذا در حمله متقابل انگلیس در تل، سپه سالار به عقب کشید و قلعه مفتوحه را بدشمن گذاشت. او در راه عقب نشینی بود که فرمان شاه رسید و از متارکه رسمی دولتین اطلاع داد و اینحادثه باعث نجات شهرت سپه سالار گردید.

همچنین شاه ولیخان در محاذ وزیرستان، طرف اشتباه و تنفر مجاهدین قرار گرفت، لهذا او را از قوماندانی محاذ معزول کرده، روی یابوئی نزد برادرش سپه سالار بفرستادند، و خود آن جنگ مهم را فاتحانه پیش بردند. شاه محمودخان قوماندان پیوار وقتیکه در خوست رسید، مثل برادر دیگرش تحت اشتباه قرار گرفت، و سردار عطا محمدخان (معروف به گوش بریده) حاکم پاکتیا خواست توسط سپاه خوست او را از کارشکنی باز دارد، و جنگ ملی را علیه دشمن دلیرانه پیش برند، زیرا عطا محمدخان دشمنی با انگلیس را از پدر خود (سردار شیریندل خان والی پکتیا در عهد امیر عبدالرحمن خان) وارث برده بود. مگر سپه سالار نگذاشت و بعجله دست عطا محمد خانرا از حکومت کشیده و در نزد خود احضار کرد و بحیث یک عضو عاطل نگهداشت، حتی او را بنام انگلیس پرستی در نزد شاه جوان و خوش بلور بد معرفی نمود. شاه محمود خان در یادداشتهای خود (خلص معلومات زمان جهاد در جبهه جاجی) واضحاً نوشت که: عطا محمد خان ((در معاملات جهاد دلچسبی نمیگرفت، و کوشش در کارشکنی مینمود، و عسکر را در خفا تحریک میکرد و.....)) (رجوع بصفحه ۱۱ رساله فوق العاده مجله عرفان موسوم به آزادی، بتقریب چهل و سومین سالگرد استقلال، طبع کابل).

در اواخر سال ۱۹۲۱ بعد از آنکه معاهده کابل با دولت انگلیس امضا و فی الجمله مشاغل سیاست خارجی کمتر شد، شاه در ولایات قطن، و بدخشان، بلخ و میمنه، هرات و قندهار، بغرض تنظیم جدید و انکشاف شئون اجتماعی، هیئت های تنظیمی اعزام نمود که در رأس هر یک وزیری قرار داشت: در قطن و بدخشان وزیر حرب سپه سالار محمد نادرخان، در مزار و میمنه وزیر عدلیه محمد ابراهیم خان، در هرات وزیر امنیت عمومیه شجاع الدوله خان، در قندهار وزیر داخله عبدالعزیزخان. این وزرا در عملی ساختن پروگرامهای جدید بسیار موفق نبودند مگر اندکی و آنهم در ولایت هرات.

طرد محمد نادرخان از امور دولت

نادرخان در قطن منسوب شد باینکه با اتور بیگ معروف، در مالوانهر ارتباط قلم کرده است، در حالیکه اتوربیگ علیه اتحاد جماهیر شوروی داخل فعالیت بود، و این خود سبب تیره شدن روابط دوستانه افغانستان و شوروی میگردد. در هر حال نادرخان بعد از تنظیم مختصری در اواخر سال ۱۹۲۲ بکابل برگشت. ازین بعد بتدریج مناسبات دوستانه و رفیقانه شاه با نادرخان روی به تیرگی نهاد، و بالاخره در ۱۹۲۲ به انفصال نادرخان از وزارت حربیه و سایر امور داخلی منجر شد. در حالیکه برادرانش یکسال پیشتر از امور نظامی منفصل گردیده بودند. اکنون واضحاً گفته میشد که نادرخان با پروگرامهای اصلاحی

شاه اعم از امور ملکی و نظامی و هم با سیاست خارجی افغانستان که بر مبنای نزدیکی با شوروی، و اجتناب از نزدیکی با انگلیس قرار داشت، مخالف است و هم در قیام اغتشاشی ولایت پاکتیا (۱۹۲۳) دست داشته است در حالیکه دولت انگلیس هم علناً درین اغتشاش دست میزد.

علت مخالفت نادرخان با شاه و همفکران او (محمد ولیخان، محمود طرزی و امثالهم) چنین تشخیص شده بود که: نادرخان در اداره حکومت، طالب یک تحول محدود و بطلی است که بایستی باساز محافظه کاری عملی شود، و به منافع و نفوذ ملاکین و قشرهای طفیلی صدمه وارد نگردد، و هم با دولت انگلیس نزدیکی بعمل آید. همچنین باید بخاطر داشت که اصلاً نادرخان خود خواهان تاج و تخت افغانستان بود، در خفا مشغول کار شکنی بفرص انقراض دولت امانیه گردیده و در نظر داشت تا با بدست آوردن قدرت، کشور را دریک حالت ارتجاعی اداره نموده و در سیاست خارجی مشی یک جانبه را بطرفداری انگلیس پیروی کند.

در هر حال شاه قبل از آنکه نادرخان از وزارت حرب بر طرف شود، نخست امور سرحدات آزاد افغانستان را که اهمیت خاصی در مجاری سیاست افغانستان و انگلیس داشت، از اختیار نادرخان کشیده و به رقیب سیاسیش محمد ولیخان داد، و متعاقباً محمد ولیخان را که تنها یکنفر سیاستمدار بود، در جای نادرخان بوزارت حرب گماشت (پس‌اتر شاه امور سرحدات را از محمد ولیخان هم گرفته به محمود خان یاور داد و این شخص کم کفایت آن کار مهم را خرابتر ساخت، در حالیکه معناً اداره سرحد دردست رئیس سرحدات حاجی محمد اکبر خان یوسفی جنرال قونسل سابق افغانی در دهلی بود، و او همان شخصی است که در دولت نادریه وزیر تجارت افغانستان گردید).

بلوجود این عدم اعتمادی که شاه جداً در برابر نادرخان و خاندانش نشانداد، تعهدات قدیم سیاسی را رعایت نمود و احترام نادرخان را نگهداشت. یعنی دست بمجازات و یا تبلیغات سوء نسبت به آنان دراز نکرد. در سال ۱۹۲۴ نادرخان را بحیث وزیر مختار افغانی در پاریس اعزام نمود، و هم برادرش محمد هاشم خان را بسفارت در ماسکو بفرستاد. در حالیکه نادرخان و برادرانش بعد از گرفتن قدرت، از هیچ نوع عمل و تبلیغ فجیع انتقامی در برابر امان الله خان خودداری نه نمودند، و حتی خدمات انقلابی او را در جامعه افغانستان ((خیانت ملی)) نام نهادند، و تمام حامیان راستین او را در افغانستان سرکوب نمودند. روش شاه و دولت افغانستان در برابر این خاندان تا سال ۱۹۳۶ بهمین وتیره دوام نمود، مگر در سال اخیر الذکر این رشته بکلی منقطع گردید. نادرخان ازوزارت مختاری پاریس و برادرش محمد هاشم خان از سفارت ماسکو، و محمد عزیزخان برادر بزرگش از نظارت محصلین افغانی در فرانسه معزول

شدند. تنها یک برادرش شاه محمود خان در کابل بحیث معین بیوظیفه ثی در وزارت داخله نگهداشته شد. نادرخان از پاریس به ((نیس)) رفت و عمارتی خریده ظاهراً افغانستان را ترک گفت و برادرانش محمد هاشم خان و شاه ولیخان هم با نادرخان یکجا شدند.

در سال ۱۹۲۷ شاه بسفر اروپا برآمد، نادرخان و برادران بغرض استقبال از نیس تا بندرگاه ((نیپلز)) رفتند ولی سردی و بی اعتنایی شاه دوام داشت. در سال ۱۹۲۸ در افغانستان اغتشاش فیصله کن سقوی بوجود آمد، و شاه در قندهار مرکز گرفت. حکومت اغتشاشی توسط نامه و نماینده (احمد شاه خان عموزاده نادرخان) نادرخان را دعوت بآمدن کابل و سهم گرفتن در حکومت اغتشاشی علیه شاه امان الله نمود، زیرا تا حال به تمام مردم افغانستان آفتابی شده بود که نادرخان و خاندانش ضد شاه استند. همچنین بچه سقا، برادر نادرخان (شاه محمودخان) را که در جنگ با بچه سقا قوماندان جبهه ((بی بی ماهر)) از طرف دولت بوده، بعد ها به بچه سقا بیعت، و باتفاق عموزاده خود احمد شاه خان در اعلامیه تکفیر شاه امان الله (مورخ ۶ شعبان ۱۳۲۷ قمری طبع کابل) امضا کرده بود، برای استحصال بیعت نامه مردم پکتیا مقرر و اعزام نمود.

و اما محمد نادر در دوره اغتشاش افغانستان:

همینکه بچه سقا کابل را اشغال، و شاه در قندهار فرار نمود (جنوری ۱۹۲۹) سپه سالار در صدد داخل شدن در افغانستان شد و بعد از کمی با برادرانش محمد هاشم خان و شاه ولیخان از نیس حرکت، و وارد بمبی گردید (۲۱ دلو ۱۳۰۷) آنگاه از راه لاهور به پشاور رسید، محمد هاشم خان را به ننگرهار فرستاد، و خود از دکه براه کوهات بقصد پاکتیا حرکت نمود. شاه محمود خان از جاجی در پاره چنار باستقبال نادرخان رفت و نادرخان متعاقباً در خوست رسید (۱۹ حوت ۱۳۰۷) و بفعالیست شروع نمود. دست آویز این مراجعت سپه سالار باافغانستان، فرمائی بود که بامضای شاه امان الله بنام او در فرانسه فرستاده شده و امر شده بود که از راه کشور اتحاد شوروی در قندهار به شاه پیوند (درباریان مخالف شاه امان الله خان او را باینفکر آورده بودند، تا نادرخان بتواند رسماً داخل افغانستان شود)، اما نادرخان بعد از گرفتن این فرمان بعجله براه هندوستان عازم افغانستان شد و ضمناً بشاه جواب نوشت که امر شاه اطاعت میشود، منتها نظر بمعاذیر صحی باید از راه هند به افغانستان آید، نه از راه کشور شوروی.

نادرخان از روزیکه در بمبی پیاده شد، تا روزیکه از لاهور گذشت، و بتر از پشاور به پاکتیا و از آنجا به کابل رسید در برابر هندو و مسلمان و روزنامه نگاران هندوستان و مردم افغانستان، میرام و

مقصدش را از آمدن در کشور، بطور ذیل خلاصه میکرد: ((من درین آمدن باافغانستان، مقصد شخصی ندارم! من خواهان تاج و تخت نیستم! من یک ثالث بالخیر استم! من از احوال موجوده اعلیحضرت امان الله خان متأسف استم و برای خیر شخصی شان، و منافع جامعه کار خواهم کرد، مراد من قیام امن و صلح در افغانستان است، هر کس را ملت به پادشاهی قبول کند، من به او بیعت خواهم کرد، من برخلاف شاه (امان الله خان) عمل نخواهم نمود.)) (رجوع شود به صفحات ۳۲۹ - ۳۵۱ کتاب نادر افغان، تألیف کشکی طبع کابل ۱۳۶۰ و کتاب پشتانه دتاریخ په رنراکشی تألیف بهادرشاه ظفر طبع پشاور ۱۹۶۵).

وقتی که هندوستانیهای وطن پرست، او را در محضر های عام دعوت رفتن به قندهار و خدمت نمودن بشاه نمودند، سپه سالار جواب داد که: ((درینکار بمن اعتماد کنید و مرا بفکر خودم بگذارید، تا هر طوریکه مناسب و مفید باشد عمل نمایم)). هندیها تأکید کردند که سپه سالار به شاه معاونت نماید، نادرخان وعده داد که: ((آنکه را ملت میخواهد من میخواهم)). جراید آنروزه و ملی هندوستان تمام این مصاحبات با نادرخان را مفصلاً و با اطمینان، بغرض اطلاع بمردم هند نشر کردند، زیرا مردم هند به پادشاهی امان الله خان دلچسپی و امیدواری داشتند. البته برای آنکه ایشان، امان الله خان را نخستین پهلوان رزم آزادیخواهی مشرق زمین در مقابل استعمار روح گداز امپراتوری برقیاتیا میشناختند، و بالخصوص حمایت او را از آزادی و استقلال هندوستان، مکرراً احساس کرده بودند. نادر خان عین بیانیه های را که در هندوستان نموده بود توسط اعلامیه های مطبوع از بمبی در افغانستان هم فرستاد که در ولایات کشور منتشر گردید، منتها درین اعلامیه های داخلی افزوده بود که مردم افغانستان باید قضیه اغتشاش و جنگهای داخلی را، با تفاهم و مذاکره و اتحاد باهمی حل کنند، نه بوسیله شمشیر.

اما روزیکه نادرخان در ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ (۲۳ میزان ۱۳۰۸) داخل شهر کابل شده و وارد تالار سلامخانه عام - ارگ که مملو از مستقبلین کابل بود، گردید، و چند نفر اشخاص معین شده، پیشنهاد قبول سلطنت افغانستان را بشخص او نمودند، نادرخان بدون آنکه به وعده های که بمردم افغانستان داده بود وفا نماید، روی سجده بر زمین نهاد و ازین نعمت عظمی دعای شکران نمود در حالیکه او بارها کتباً و شفاهاً گفته بود که ((در مبارزه ضد بچه سقا، استقرار مجدد صلح و امنیت افغانستان را میخواهد، نه تاج و تخت را برای شخص خویش. انتخاب پادشاه وظیفه جرگه نمایندگان تمام ملت افغانستان است تا هر که را لایق سلطنت بدانند انتخاب کنند، و من یکی از بیعت کنندگان چنین پادشاهی خواهم بود

که منتخب تمام ملت باشد.) این خلف صریح نادرخان از وعده های سابق از نظر روشنفکران افغانستان یک عمل خاینانه بود زیرا اینها میدانستند که اجتماع چند نفر مستقبل یک شهر، جرگه نمایندگان تمام ملت افغانستان برای انتخاب یکنفر پادشاه نیست، و هکذا صدای دو سه نفر جیره خوار سیاسی (از قبیل غلام محمد خان وردکی بعد ها وزیر تجارت)، صدای ملیونها نفوس کشور نمیباشد.

در هر حال محمد نادرخان در ۱۶ اکتوبر ۱۹۲۹ (۲۳ میزان ۱۳۰۸) در کابل پیادشاهی اعلام و در ۲۵ میزان کابینه موقتی (زیرا محمد هاشم خان صدراعظم آینده، هنوز در قندهار بود) تشکیل گردید، و در ۱۸ عقرب شاه ولیخان که عنوان ((وکیل شاه)) (مثل محمد ولیخان وکیل امان الله خان) گرفته بود، بولایت کوهدامن و کوهستان (کاپیسا و پروان) اعزام شد تا موقتاً از طرف دولت ((عفو عمومی)) را به مردم سلحشوری که کانون اغتشاش سقوی بودند اعلان کند. در ۲۳ عقرب کابینه محمد هاشم خان تشکیل، و پروگرام دولت در افغانستان، تحت تطبیق گرفته شد. بدینصورت طرح سیاسی یکقرنه دولت انگلیس در افغانستان غیر قابل اشغال نظامی، با اشغال سیاسی عملی گردید، زیرا در سرتاسر مملکت افغانستان، هیچ فرد و یا خاندانی میسر نبود که حکمرانی آنان مانند حکمرانی خاندان نادرخان، صددرصد با خواسته ها و سیاست استعماری دولت انگلیس مطابقت نماید.

سلطان محمد خان طلایی جد بزرگ اینها در اوایل قرن ۱۹ در خدمت دولت سکهه پنجاب داخل شد، و ولایت پشاور در افغانستان را به آنها فروخته بود.

بحیی خان پسر این شخص در نصف دوم همین قرن، معاهده گندمک را بالای داماد خود امیر محمد یعقوبخان امضا کنند، و ولایات فوشنج، کورم و لندی کوتل را بدولت انگلیس بخشید. آصف خان و یوسف خان پسران این آدم در هند انگلیسی زیر چتر استعماری انگلیس پناه بردند و جیره خوار آن دولت گردیدند. نادرخان و برادرانش (پسران آصف خان) در اواخر قرن ۱۹ در هند انگلیسی تولد شدند و با پول دولت انگلیس پرورش یافتند و تربیه گردیدند و بالاخره اینخاندان با زور دولت انگلیس در آغاز قرن بیستم بر امیر عبدالرحمن خان اجباراً تحمیل، و در افغانستان اسکان گردیدند، تا عاقبت با صرف خون هزاران افغان، و تخریب مملکت افغانستان، زمام سلطنت اینکشور بدبخت بدست اینخاندان سپرده شد و ملت فریفته شده افغانستان در طول نیمقرن دید آنچه را هیچ کشوری در آسیای قرن بیستم ندیده بود.

سوم

نظر مردم افغانستان نسبت به دولت نادرشاه

قبل از آنکه محمد نادر شاه بکار سلطنت و حکومت آغاز کند مردم کشور عملاً دیدند که حکومت اغتشاشی، کشور را بسوی نیستی میکشاند، و شاه امان الله خان بررغم انتظار مردم در برابر اغتشاش ثبات نورزیده، و بالاخره برای ادامه زندگی، بخارج کشور سفر کرد و محمد نادر خان بر حکومت اغتشاشی بچه سقا غلبه کرد. ولی مردم بر نادرخان اعتماد نداشتند بویژه قشر روشنفکر با نظر شک و تردید زیادی بجانب نادرخان مینگریست.

در شب آنروزیکه سپه سالار بیادشاهی اعلان شد، از دسته روشنفکران کابل جمعیت (جوانان افغان) جلسه حزبی در خانه نگارنده در دروازه لاهوری دایر و قضیه تعیین حرکت خویشرا در برابر دولت جدید طرح نمود. این مباحثه تا نیمه شب طول کشید، از آنجمله غلام محی الدین خان آرتی میگفت: ((قضیه افغانستان باین بساطت نیست که شما فکر میکنید، دست مخفی خارجی نقش بزرگی در تعیین مقدرات کشور دارد. دولت امانیه با حسن نیت و صبغه انقلابی که داشت، کم تجربه و مغرور بود، دست خارجی بوسیله اعمال داخلی دولت را منحرف ساخت، و با دستهای خودش قبر او را کند. آیا احمد علیخان، لودین رئیس بلدی، علی احمد خان والی، شیر احمدخان رئیس شورای دولت، گل احمد خان رئیس ضبط احوالات، میرزا محمد یعقوبخان کابللی، حسین افندی مدیر گمرک، علی محمدخان وزیر تجارت و ده نفر هندی حتی اشخاص بیسوادی چون شیر احمد خان (تاجر) و غیر هم کیها بودند که ده سال مثل مار در آستین دولت بازی میکردند؟ چگونه دولت انگلیس تحمل میکرد که در افغانستان پروگرامهای مرفی در داخل، و سیاست آزاد در امور خارجی منطبق گردد؟ مگر او میتواندست افغانستان قوی را مثل خنجر متوجه هند انگلیس مشاهده کند؟ دولت انگلیس ده سال زحمت کشید تا دولت امانیه را با پروگرامش معدوم نمود، بعد ازین او از جانب افغانستان مطمئن میشود و شما در مملکت چنان پروگرام مخربی در محل تطبیق معاینه خواهید کرد که نظیرش در تاریخ افغانستان کمتر باشد بنابراین هر جمعیت و یافردی که با دولت جدید کمک و همراهی کند، در معنی آنست که شریک جنایت بوده است.))

این جانب (میر غلام محمد غبار) گفتم: ((در ایران برای آنکه زمینه برای جانشین شدن رضا خان یک ضابط گمنام در عوض سلسله قاجار، مهیا گردد نخست ضیا الدین طباطبائی مثل بچه سقا روی

صحنه آورده شد، تا متنفذین مردم ایران را برنجاند، و آماده برای قبول یک رژیم جدید نماید. رضاخان بااین ترتیب یک پادشاه مقتدر و مستبد ایران گردید، در حالیکه سواد حسابی نداشت و از فرهنگ و تحصیل و تجارب سیاسی محروم و بدور بود. این وضع با نقشه و شکل دیگری اینک در افغانستان تطبیق گردیده است. ازینرو عدم کمک و عدم همراهی با دولت به تنهائی کافی نیست، زیرا بیطرفی جمعیت را بیک دسته تماشاچی مبدل میکند، پس تصویب شود که علاوه بر دولت مبارزه بعمل آید.))

تاج محمد پغمانی گفت: ((اگر نادرخان را من از نزدیک میشناسم، افغانستان نباید ازو انتظار خیری داشته باشد، او بالای ملت افغانستان انتقام طلب دارد، و ریشه مرد و مردمی را از بیخ خواهد کشید، وظیفه هر فرد و جمعیت وطنخواه اینست که تا حد توان ضد این رژیم تحمیلی مبارزه ملی را دوام بدهد.))

فیض محمد خان باروت ساز گفت: ((برای شناختن ماهیت زمامداران جدید کافیست که ما در روز فتح کابل، پیشاپیش حمله آوران جنوبی دوفر هندوستانی مخبر انگلیس را (الله نواز و شاه جی) شانه بشانه با شاه ولیخان و شاه محمودخان دیدیم. شما باید بدانید که بعد ازین حکومت افغانستان در دست هندوستانی ها خواهد بود، و مبارزه با تسلط اجنبی در زیر هر نقابی که باشد، وظیفه اولین و آخرین جوانان افغان است.))

عبدالرحمن خان لودی گفت: ((چیزهاییکه رفقا گفتند تا حال یک نظریه است، و نظریه بایستی در تجربه و عمل تصدیق شود، برای اینکار صبر و انتظار، و مشاهده و تعقیب اوضاع اداری و مملکت، لازم است. تا آنوقت جمعیت بایستی در انتظار باقی بماند، و افراد جمعیت در مقام های حساس دولتی از قبیل عضویت کابینه و نایب الحکومه گی و غیره اشتراک نه نمایند (محمد اسمعیل خان بکنایه صدا کرد که: خودش را در ده نخواهند گذاشته، و او میگوید اسپ مرا در خانه ملک بیندید. گمان نه میکنم دولت موجوده بجز محمد زائی و هندوستانی پوسته های حساس را بدیگری بگذارد.) بعد از آنکه دولت پروگرام خود را در محل تطبیق گذاشت و خط مشی سیاست داخلی و خارجی او آشکار گردید، ما و شما میتوانیم که خط حرکت جمعیت خود را معین و طرز مبارزه را مشخص نماییم.))

بالاخره مجلس باکثرت آرا فیصله کرد که: مبارزه مخفی ضد دولت جدید بشدت تعقیب گردد ولی مبارزه علنی فعلاً بصورت موقتی معطل گذاشته شود تا دیگ این بحران در افغانستان از غلیان بایستد، و دستگاه حاکمه جدید بشکل ثابت خودشرا بمردم نشان بدهد، آنگاه جمعیت تاکتیک مبارزه علنی خود را نیز باستقامت هدف غائی در داخل کشور تعیین خواهد نمود.

البته برای دیدن چهره حقیقی دولت، انتظار بسیاری لازم نبود، و دولت خود در تطبیق پروگرام خویش عجله نشان میداد، خصوصاً در برابر قشر روشنفکر که ایشانرا ازروی عده بسیار قلیل و از روی سیاست بسیار بی تجربه میشمرد. چنانکه در طی یکسال دولت اولین ضربه خود را بفرق جمعیت (جوانان افغان) فرود آورد. اینوقت غلام محی الدینخان آرتی از راه شوروی به ترکیه کمالی رفته بود، و من در برلین بودم، که شاه عبدالرحمن خان لودی را (آنوقت رئیس بلدیہ کابل بود) در قصر دلگشا احضار و بمجرد رسیدن امر کرد که او را همانجا نزدیک برج ساعت نظامیان گارد گلوله باران کردند و نعش را روی خری نزد زنش در شوربازار فرستادند. میت او در قبرستان شهدای صالحین بدون نام و نشان دفن شد. همچنین تاج محمدخان پغمانی را شاه احضار کرد و بگفت تا او را در تپه شیرپور در دهن توپ بستند و آتش کردند. فیض محمد خان باروت ساز که قبلاً یکپای خود را در آتشبازی جشن استقلال باخته بود، از یکپای دیگر زولانه شد و متعاقباً در دهن توپ پارچه پارچه گردید. یکی از جراید برلین عکس اینمرد یکپا را در نزدیک توپ با تعجب و تنفر از اینگونه کشتار منتشر ساخت. فیض محمدخان در نزدیک توپ به نادرشاه سخت ناسزا گفت.

تمام این مجازات بدون استنطاق و محاکمه و ارائه اسناد و شهود، و بدون اتهام بجرم معین عملی شده بود. راجع به عبدالرحمن خان توطئهئی شد که توسط شیر احمد خان تاجر در بدل اجرت یککنفر جارچی را واداشتند که از نام عبدالرحمن خان رئیس بلدیہ در بازارهای کابل جار بزند: ((مردم شمالی (کوهدامن و کوهستان) بغلوت کرده و تا نزدیک کابل رسیده اند، شما مردم کابل هوشیار و حاضر بدفاع خود شوید و دکانها را به بندید.)) حکومت این جار را تحریک مردم از طرف رئیس بلدیہ خوانده، خودش را کشت، خانه اش را تفتیش و آثار قلمیش را ضبط نمود، و آنگاه محمد گل خان مهمند وزیر داخله در منبر مسجد چوب فروشی کابل بالاشد و نطقی دایر ((بکفر وزندقه و الحاد)) عبدالرحمن ایراد کرد و بوتلی را کشیده بمردم نشان داد و گفت: ((این بوتل شرابی است که از خانه عبدالرحمن بدست آورده ام.))

جریده رسمی اصلاح هم در شماره ۶۷ مورخ ۳ اسد ۱۳۰۹ شمسی چنین نوشت: ((نظر بخیانتکاری که از عبدالرحمن رئیس بلدیہ، برضد مفاد و مصالح جامعه قولاً و کتباً (۲) و عملاً در اغتشاش موجوده اشراک قریه کلکان و کهدامن بظهور پیوسته مشارایه محکوم باعدام گردیده، و تفصیلات خیانت او را بشماره آینده باطلاع عموم خواهم رسانید انشاءالله تعالی.)) اما این اطلاع بعموم هرگز عملی نشد و تنها در هفته دیگر ابلاغیه ای جعلی بامضای فیض محمد خان ناصری و میرزا محمد اسمعیل خان

رفقای عبدالرحمن خان در جریده انیس نشر کردند که گویا این رفقا تصدیق کرده اند که عبدالرحمن خان خاین است و مستحق اعدام بود. در حالیکه ناصری و میرزا هردو بیان میکردند که این سند جعلی بوده و آنها قطعاً آنرا امضاً نکرده اند. متعاقباً جریده اصلاح خبر داد که ((میرعلی احمد نویسنده وزارت دربار (ازآشنایان عبدالرحمن لودی) بگناه شراب نوشی حبس شد.)) بعد ها چند نفر اعضای دیگر جمعیت را که دولت شناخت نیز مجازات نمود از آنجمله میرزا عبدالرحمن خان سالهای طولانی در زندان ماند، و سعدالدینخان وکیل در زندان و زحمت و شکنجه پیر شد. همچنین محمد انورخان بسمل عمری در زندان گذشتاند تا ازکار افتاد و عبداللطیف خان فرقه مشر از اردو طرد گردید. میرزا غلام جیلانی خان که توان تحمل زندان ارگ را نداشت بالاخره تسلیم شد.

غلام محی الدینخان آرتی چند سال بعد از ترکیه بهند آمد، او را در پشاور با گلوله تفنگ بادیست مرموزی بکشتند. این جانب (میر غلام محمد غبار) که از جرمنی بکابل برگشتم مجبور بودم که ده سال زنجیر و زندان و تبعید را با طرد اطفال از مدرسه و طرد اقارب خود از مأموریت های دولت، تحمل کنم و اگر گلوله تفنگچه عبدالخالق خان نادرشاه را نکشته بود من و سایر زندانیان محبس سرای موتی همه اعدام میگرددیم.

سایر حلقه های سیاسی کابل نیز مانند جمعیت (جوانان افغان) نظر نیکی نسبت بدولت جدید نداشتند. پروفیسر غلام محمد خان رسام میمنه گی، مقارن شکست نادرخان در جنگ ((شاهمزار)) از قوای سقوی، بدیدن محمد ولیخان وکیل که در انزوا میزیست رفت و از شکست نادرخان حرف زد. محمد ولیخان چنین جواب داد: ((نادرخان حتماً کابل را میگیرد و پادشاه میشود، آنوقتست که مردم خواهند دید که افغانستان هندوستانی بلزر شده است.))

و اما شیر احمد خان تاجر که در توطئه ضد عبدالرحمن خان لودی دست داشت که بود؟ شیر احمد کابلی اصلاً یک مرد بیسواد، اما ذکی و فعال و ظریف بود که بدون سرمایه اولی تاجر شد، و در رجال حکومت امثیه نفوذ و تأثیر کرد. در اغتشاش سقوی توسط طیاره انگلیسی به پشاور رفته و در عهد نادرشاه برگشت و مرکز فعالیتهای سری و علنی بنفع استعمار و حکومت و مالک دارایی بزرگ دید. او یکدسته همکاران نیز داشت که بعد ها هر یک مالک دارائی های بسیار گردیدند از قبیل عبدالرحیم خان قناد، محمد سرورخان هوتلی (خواهرزاده عبدالغنی خان نصولر فروش) محمد شریف خان قالین فروش، محمد حسین خان ((بچه کوسه)) و امثالهم. همچنین از رفقای نزدیک شیر احمد خان تاجر، حسین افندی (مدیر گمرک و نو وارد از شرق قریب) بود که او خود دستگاه جداگانه از معارف رسمی

داشت از قبیل محمد نعیم خان نایب سالار بدخشانی، حافظ عبدالغفار خان کابلی، علی احمد خان برادر احمد علیخان لودی، فقیرجان آرتی و غیرهم.